

روش‌شناسی علمی در جغرافیای سیاسی

دکتر محمود واثق* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
دکتر احد محمدی - دانش‌آموخته جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۳

چکیده

امروزه در جغرافیای سیاسی با نوعی «کثرت‌گرایی روش‌شناختی» که ریشه در دو نگرش کلی «تبیینی» و «تفهیمی» دارند مواجهیم. پیامد این قضیه، بروز ابهام در جایگاه و هویت علمی جغرافیای سیاسی بوده است. در این راستا دو پرسش اساسی مطرح است؛ نخست آنکه روش‌شناسی معتبر علمی کدام است؟ دوم این‌که، چه موضعی در قبال کثرت‌گرایی روش‌شناختی در جغرافیای سیاسی می‌توان اتخاذ نمود؟ این مقاله در قالب توصیفی-تحلیلی (منطقی) و معرفت‌شناختی از موضع عقلانیت انتقادی نگاشته شده و یافته‌های آن نشان می‌دهد، برخلاف تصور رایج، روش‌شناسی معتبر علمی در جغرافیای سیاسی نه منطبق بر روش پوزیتیویستی سنتی است و نه بر اساس روش‌شناسی‌های تفهیمی و فراپوزیتیویستی، بلکه روش معتبر علمی در این زمینه، روش فرضی-استنتاجی به عنوان روش‌نهایی و واحد علوم تجربی نظیر جغرافیای سیاسی است. با این حال، روش‌های دیگر بنا بر برخی نکات مثبت آن‌ها، صرفاً در مرحله گردآوری داده‌ها مورد استفاده جغرافیای سیاسی قرار می‌گیرند. واژه‌های کلیدی: علم تجربی، روش‌شناسی علمی، رویکردهای تبیینی و تفهیمی، روش‌شناسی فرضی-استنتاجی، جغرافیای سیاسی.

۱. مقدمه

هدف از پژوهش علمی به معنای تجربی، در مرحله نخست، دستیابی به تبیین‌هایی درخور به منظور شناخت عمیق‌تر از ماهیت پدیده‌ها، وقایع و فرآیندها و بکارگیری نتایج حاصل از شناخت بدست آمده؛ برای حل مسائل و برآوردن نیازهای انسان در مرحله بعد است. مسلماً این اهداف زمانی قابل حصول است که فرآیند پژوهش علمی در چارچوب الگویی نظام‌مند از روشناسی مطلوب، صورت بگیرد. در حوزه مطالعات علمی، از دیرباز دو رویکرد مشخص «عقلی و تبیینی» عهده‌دار انجام پژوهش‌های علمی بوده‌اند. رویکرد عقل‌گرا که از سابقه بیشتری در این زمینه برخوردار است، عمدتاً با فعالیت‌های علمی «ارسطو» آغاز می‌گردد و در تمام دوران قرون وسطی، الگوی مسلط روش علمی محسوب می‌شد. لیکن پس از بروز تحولات سیاسی و اجتماعی ناشی از نهضت رنسانس در غرب، روش‌شناسی ملهم از نگرش ارسطویی و کلیسایی با عنوان «نظام مدرسی» با تردید و مخالفت‌های اساسی مواجه می‌گردد. ظهور اندیشمندان بزرگی چون گالیله، راجر بیکن، نیوتن، فرانسیس بیکن و دیگران در این دوره و تلاش مجذانه ایشان در حوزه پژوهش علمی، منجر به پیدایش و رواج رویکرد جدیدی در حوزه علم با عنوان «رویکرد تجربی» گردید که به دنبال آن؛ شیوه پژوهش دچار تحول اساسی شد. تجربه‌گرایی مورد نظر اندیشمندان نسل اول رنسانس با توفیقات خارق‌العاده‌ای که در زمینه کشفیات علمی بدست آورده بود، تا اوایل قرن نوزدهم میلادی به رویکرد بلامنازع در عرصه روش‌شناسی علمی تبدیل شد و سیطره نگرش طبیعت‌گرایی را بر عرصه تمامی علوم؛ اعم از طبیعی و انسانی گستراند. لیکن از اوایل قرن نوزدهم و هم‌زمان با بروز برخی معضلات و نارسایی‌های معرفت‌شناختی و نیز پیدایش بحران‌های متعدّد سیاسی و اجتماعی ناشی از سیطره علم‌گرایی افراطی، به تدریج مبانی و مفروضات تجربه‌گرایی صرف با سؤالات و تردیدهای اساسی مواجه گردید و این فرصتی برای آن گروه از اندیشمندانی که از غلبه تجربه‌گرایی خام ناراضی بودند فراهم ساخت تا به طرح دیدگاه‌های جدیدی در زمینه مفهوم علم و روش علمی بپردازند. از جمله مدعیات این گروه از اندیشمندان، تأکید بر «تمایز ماهوی علوم طبیعی با علوم انسانی و اجتماعی» بود. آنان معتقد بودند که روش مطالعه در هر علمی، تابع دو عامل «موضوع و هدف» آن علم است و از آن‌جا

که موضوع و هدف علوم انسانی و اجتماعی با علوم طبیعی متفاوت است، لذا نمی‌توان برای تبیین پدیده‌های انسانی و اجتماعی به همان روشی متوسل گردید که در علوم طبیعی به کار گرفته می‌شود؛ زیرا پدیده‌های انسانی و اجتماعی، پدیده‌هایی معنادار و ماهیتاً متفاوت از پدیده‌های طبیعی هستند. به همین جهت، این گروه از اندیشمندان رویکرد روش‌شناسی جدیدی موسوم به «روش‌شناسی تفهیمی و تأویلی» را برای علوم انسانی پیشنهاد نمودند. بدین ترتیب، در حوزه علوم اجتماعی و منجمله جغرافیای سیاسی، از اوایل قرن نوزدهم به این سو، دو رویکرد تبیینی و تفهیمی به‌طور هم‌زمان عهده‌دار فعالیت در زمینه پژوهش علمی گردیدند. هر چند روش تجربی مبتنی بر طبیعت‌گرایی، علیرغم برخی نارسایی‌ها تا اواسط قرن بیستم همچنان از غلبه و نفوذ نسبی در علوم اجتماعی و جغرافیای سیاسی برخوردار بود، لیکن با بروز تحولات سیاسی و اجتماعی در سطح بین‌المللی و به ویژه پیدایش نظریه‌های جدید در حوزه علوم اجتماعی در این دوره، به تدریج از دهه‌های شصت و هفتاد میلادی، توازن رویکردی در عرصه علوم اجتماعی منجمله جغرافیای سیاسی به سمت نظریه‌ها و مکاتب پیرو شیوه‌های تفسیری و انسان‌گرا تغییر نمود و برخلاف گذشته، علوم اجتماعی دچار نوعی «کثرت‌گرایی روش‌شناختی» گردید.

طی مقاله حاضر، مسئله روش‌شناسی علمی در علوم اجتماعی و بخصوص جغرافیای سیاسی با توجه به وضعیت کثرت‌گرایی روش‌شناختی حاضر در این علوم، مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج و یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد، علیرغم وجود مکاتب متعدّد و متنوع انسان‌گرا و رویکرد تفسیری در جغرافیای سیاسی، روش‌ها و رویکردهای مزبور از ویژگی‌ها و اعتبار لازم علمی و معرفتی برخوردار نیستند و پیش از آن‌که هویت علمی به مفهوم دقیق آن‌را داشته باشند، دیدگاه‌هایی ایدئولوژیک و معطوف به امور سیاسی و اجتماعی به شمار می‌روند. هم‌زمان رویکرد تجربه‌گرایی مبتنی بر استقراء‌گرایی سنتی نیز همانند روش‌های تفهیمی، از ویژگی‌های ضروری برای یک روش علمی جامع برخوردار نمی‌باشد. لذا فرض اساسی این مقاله آن است که، اولاً برخلاف تصور رایج، علوم تجربی اعم از طبیعی و اجتماعی از جمله جغرافیای سیاسی دارای روش‌های متعدّد و متکثر نبوده بلکه دارای یک روش واحد و عام با عنوان فرضی - استنتاجی هستند، ثانیاً روش‌های رایج و متداول دیگر در حوزه جغرافیای سیاسی، صرفاً در مرحله

گردآوری داده‌ها قابلیت استفاده دارند و فاقد ظرفیت لازم برای یک روش‌شناسی تمام‌عیار علمی می‌باشند.

۲. روش تحقیق

این مقاله ماهیتاً پژوهشی بنیادی و نظری است که در قالب توصیف و تحلیل‌های منطقی و معرفت‌شناختی تدوین شده است. منابع مورد استفاده آن بنا به ماهیت مقاله، از نوع اسنادی و کتابخانه‌ای می‌باشد.

۳. مفاهیم نظری

۳-۱. روش و روش‌شناسی

«روش» عبارت است از مجموعه فعالیت‌هایی که برای رسیدن به هدف خاصی صورت می‌گیرد و روش علمی عبارت است از شرح اصول اساسی که در هر کار تحقیقی به اجرا گذاشته می‌شود. به مجموعه مراحل، ابزار و تکنیک‌های گردآوری نظام‌مند اطلاعات و نحوه تجزیه و تحلیل منطقی آن‌ها برای نیل به یک هدف معین، روش علمی تحقیق گفته می‌شود. این هدف به‌طور کلی کشف حقایق است و به همین جهت اصول کلی آن در کلیه علوم از جمله جغرافیا یکسان است و بسته به این‌که حقیقت مطلوب جزء کدام دسته از علوم باشد، روش‌های خاص آن علم به شرطی که تناقضی با اصول روش علمی تحقیق نداشته باشد، به تفصیل یقین و ملاک عمل قرار می‌گیرد (Asayesh and Moshiri, 2011:33).

از مفاهیم مرتبط با روش، واژه روش‌شناسی است. مطالعه روش را در زبان فارسی، «روش‌شناسی» و در عربی «منهیجه» و در انگلیسی متدولوژی (Methodology) می‌نامند. روش‌شناسی علم، به معنای بررسی و مطالعه شیوه‌های اندیشه و راه‌های تولید علم و دانش، به عنوان دانشی درجه دوم و فرانگر، از نگاه بیرونی به روش‌های علوم می‌پردازد. موضوع روش‌شناسی، روش‌هاست. روش‌شناسی به مطالعه روش‌های علوم، مقایسه و یافتن محدودیت‌ها، ضعف‌ها و قوت آن‌ها می‌پردازد. روش‌شناسی به عنوان یکی از مسائل کلان فلسفه علم، مطالعه و تحلیل و بررسی روش‌ها را بر عهده دارد از این رو از سنخ دانش درجه دوم می‌باشد (Ali tabar Firouzjaei, 2016: 151). روش‌شناسی یعنی مطالعه این‌که علم چگونه عمل می‌کند؟ به معنای تحت‌اللفظی

روش‌شناسی به معنای «مطالعه روش» است و یک روش، خودش روش‌شناسی نیست (Lacy, 1996:306). روش‌شناسی Methodology ترجمه‌ای از واژه متد (Methode) است که در بنیاد به معنای پژوهش و شناخت در زبان‌های لاتین است. Methode از واژه متدوس (Methodos) یونانی گرفته شده که خود مرکب از دو واژه است: متا (Meta) به معنی «دنباله» و هودوس (hodos) به معنی «راه». روی هم رفته به معنی «دنباله کردن راه» است (Modarresi, 1999:38). همچنین در ترکیب Methodology لفظ لوگوس به کار رفته است از این رو روش‌شناسی از لحاظ لغوی نحوی لوگوس است. بنابراین معنای آن، کلامی است در مورد رفتن در امتداد راه صحیح (Rikhtegaran, 2010:31-32). روش‌شناسی در اصطلاح امروز به دسته‌ای از اصول و آیین‌مندی‌ها گفته می‌شود که هدف آن هموار کردن راه حقیقت‌جویی است و با منطق این تفاوت را دارد که به جنبه «عملی» آن می‌پردازد، از این رو روش‌شناسی، پهنه پیاده کردن عملی دیدگاه پژوهش در منطق است (Modarresi, 1999:38) و از این لحاظ که ما را از خطا باز می‌دارد این فن بخشی از منطق است (Modarresi, 1999:39). به عبارت دیگر، برای آن‌که بدانیم روش‌شناسی در کدام قسمت از فلسفه قرار می‌گیرد باید گفت که جهت رهانیدن تفکر و استدلال از خطاها و موانع ناخواسته و هدایت آن در مسیر درست، یا جهتی که ما را به هدفمان نزدیک می‌کند، ناگزیر از بهره‌گیری از شاخه‌ای از فلسفه که «منطق» خوانده می‌شود می‌باشیم. منطق بر دو قسم است: ۱. منطق «صوری یا نظری» که مشهور به منطق ارسطویی است و در آن، صورت فکر و استدلال یا به عبارت دیگر، قالب‌های فکری؛ بیشتر مورد نظر است و نه محتوا و جوهر آن. ۲. منطق عملی یا مادی / ماهیتی که نظرش متوجه محتواست و امروزه ما آن را به نام «روش‌شناسی» می‌خوانیم. بدین ترتیب، منطق گاه قوانینی برای درست فکر کردن به دست می‌دهد و گاه قوانینی برای انتخاب مواد شایسته و صحیح. در منطق صوری، قوانین عمومی فکر که مأخوذ از طبیعت خود فکر و مشتق از اصول اولیه ذهن است، صرف نظر از مادی که به آن‌ها تعلق می‌گیرد کشف می‌شود و در منطق عملی قواعد اختصاصی یا روش‌های مخصوصی که بر حسب طبیعت موضوع مورد فکر باید رعایت شود به دست می‌آید. قوانین منطق صوری، کلی و مطلق و قابل اعمال به تمامی موارد است زیرا از طبیعت و ساختمان عقل و خاصیت ذاتی آن سرچشمه می‌گیرد ولی

قواعد منطقی عملی تابع موضوع و ماده مورد تحقیق است، مثلاً روش‌های مورد استفاده در ریاضیات ضرورتاً در روانشناسی یا تاریخ کاربرد ندارد و هر رشته از علوم منجمله علوم انسانی و شاخه‌های متنوع آن روش‌های خاص خود را دارند (Kazemi, 2007: 29-30).

۲-۳. علم تجربی جغرافیای سیاسی و ویژگی‌های آن

کلمه علم مأخوذ از واژه لاتین Scientia (ساینتیا) به معنای دانش و معرفت (knowledge) است (Laydman, 2014: 21). واژه Scientia خود مأخوذ از Scire به معنای «آموختن و دانستن» می‌باشد (Habibi, 2013: 34). امروزه در زبان فارسی و عربی کلمه «علم» در دو معنای متفاوت به کار برده می‌شود که عبارتند از:

۱. در معنای اصلی و نخستین، علم در برابر ندانستن است. به همه دانستنی‌ها، صرف نظر از نوع آن‌ها، علم می‌گویند و عالم کسی را می‌گویند که جاهل نیست. مطابق این معنا، اخلاق، ریاضیات، فقه، دستور زبان، مذهب، زیست‌شناسی و نجوم همه علم‌اند و هر کس یک یا چند رشته از آن‌ها را بداند، عالم دانسته می‌شود. در این معنا، علم در برابر جهل قرار می‌گیرد و کلمه knowledge در انگلیسی و connaissance در فرانسه معادل این معنای علم‌اند.

۲. کلمه علم در معنای دوم، منحصرراً به دانستنی‌هایی اطلاق می‌شود که تجربه مستقیم حسی در «داوری یا گردآوری‌شان» دخیل باشد. علم در این جا در مقابل جهل قرار نمی‌گیرد بلکه در برابر همه دانستنی‌هایی قرار می‌گیرد که آزمون‌پذیر نیستند. اخلاق، متافیزیک، عرفان، منطق، فقه، بلاغت، اصول و .. همه بیرون از علم در معنای دوم آن قرار می‌گیرند و همه به این معنا غیرعلمی‌اند. کلمه science در انگلیسی و فرانسه معادل این معنای علم‌اند و لذا علم در این معنا، بخشی از علم به معنای اول را تشکیل می‌دهد و این همانا «علوم تجربی» می‌باشد (Soroush, 2014b: 1-2). در این رابطه، فلاسفه علم برای «معرفت تجربی» خصوصیات را برمی‌شمارند که عبارتند از:

۱. روش معرفت علمی، مبتنی بر تجربه، مشاهده و آزمون است. مراد از تجربه و عینی بودن، آن است که مفهومی همگانی داشته باشد و معنای عینی بودن در علم نیز همین تجربه‌پذیری همگانی است یعنی همه بتوانند آن را انجام دهند و نتیجه حاصله از آن را بیازمایند (Popper 2009: 60).

61). اینک می‌خواهیم بدانیم آیا جغرافیای سیاسی معرفتی مبتنی بر تجربه و مشاهده و آزمون بوده و بر جنبه‌هایی از عینیت و مشاهده‌پذیری همگانی استوار است یا خیر؟ امروزه سطح سیاره زمین به وسیله گروه‌های متعددی از تجمعات انسان تحت نام کشورها و واحدهای سیاسی به بخش‌های گوناگونی تقسیم گردیده و هر واحد سیاسی با ماهیت و کارکردی که دارد موجودیتی عینی و واقعی محسوب می‌گردد، مثلاً ایران دارای موقعیت ریاضی و نسبی مشخصی است که در تمام نقشه‌های جغرافیایی نشان داده می‌شود. همچنین بدیهی است علائق، اهداف، عملکرد و خصوصیات گوناگون سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی و ... هر دولتی نتایج و آثار عینی و حقیقی که به همراه دارد در شمار امور واقعی و قابل مشاهده برای همگان است. این واقعیت که توازن و استحکام ساختاری یک دولت یا کشور و همچنین عدم توازن و استحکام آن با توزیع عادلانه ثروت، منابع و امکانات و در نتیجه با رضایت یا عدم رضایت مردم ساکن در قلمرو آن رابطه مستقیم دارد، امری است قابل تجربه، محاسبه و تحقیق‌پذیر برای همه افراد و قاعده‌ای است عام برای تبیین سرنوشت همه کشورها و دولت‌ها. بنابراین اگر در جغرافیای سیاسی نسبت و رابطه میان سیاست، اهداف، علائق و رفتار دولت‌ها و ملت‌ها با محیط و طبیعت مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد اولاً توصیف و تشریح این نسبت و رابطه؛ توصیف امر مشهود، ملموس و عینی به شمار می‌رود، ثانیاً درک، تجربه و مشاهده آن برای همه افراد میسر بوده و امری همگانی محسوب می‌گردد (Kamran and Vasegh, 2007: 82). برای روشن‌تر شدن بحث می‌توان به این مثال بسنده کرد: «ایران در منطقه خلیج فارس قدرت درجه اول است». این مطلب هم امری واضح و قابل مشاهده است و هم صحت آن از طریق مطالعه و آزمون امکان‌پذیر است زیرا با بررسی مؤلفه‌هایی مانند جمعیت، وسعت، خودکفایی و استقلال از قدرت‌های بیگانه، داشتن موقعیت ژئواستراتژیک و ... می‌توان ادعان کرد که ویژگی مشاهده و آزمون‌پذیری تجربی به عنوان اولین شرط معرفت تجربی در رشته جغرافیای سیاسی کاملاً مشهود است (Vasegh et al, 2016: 396).

۲. کاوش‌های علمی همیشه به دنبال فرضیه‌ای است که شخص در ذهن دارد. به عنوان مثال، افتادن سیب بی هیچ مقدمه‌ای برای آفریدن تئوری جاذبه و تجربه‌های بعدی بر اثر آن کافی نبوده است (Soroush, 2014b: 9-10). به عبارت دیگر، معرفت علمی، معرفتی نظریه‌بار

است (Gillies, 2012: 162). در این راستا، هر معرفت علمی بر اصول، مبانی و دیدگاه‌هایی مبتنی است که به عنوان اصول متعارف و پایه در آن شاخه علمی قلمداد می‌شوند. بر اساس این دیدگاه هر نوع پژوهش علمی در حوزه جغرافیای سیاسی قویاً متأثر از پیش‌فرض‌های محقق خواهد بود و لذا بروز رویکردهایی چون جبرگرایی، امکان‌گرایی و ... شهادی بر این مدعا بوده و در درون همین تلقی از مفهوم پژوهش علمی، قابل بررسی است (Kamran and Vasegh, 2007: 82). بنابراین این ویژگی علم تجربی در جغرافیای سیاسی قابل مشاهده است زیرا در این علم، جغرافیدان سیاسی برای تأیید فرضیه‌های خود به مشاهده و آزمون موارد متعدّد می‌پردازد برای مثال در حیطه روابط اقتصادی و سیاسی کشورها که به صورت مشهود رابطه خصمانه یا دوستانه بودن آن‌ها قابل رؤیت است ممکن است این فرضیه مطرح شود که «اگر کشورها روابط اقتصادی قابل اعتمادی داشته باشند وارد روابط سیاسی و دیپلماتیکی گسترده‌تری می‌شوند و روابطی مستحکم میان آن‌ها ایجاد می‌شود». جغرافیدان سیاسی با بررسی روابط تعدادی از کشورها به عنوان موارد خاص، سرانجام به تأیید فرضیه خود در این زمینه می‌پردازند (Vasegh and, 2016: 396).

۳. تفسیرهای علمی همواره در سایه تئوری‌ها و قانون‌های علمی صورت می‌گیرد. بدون داشتن یک تئوری نمی‌توان از پدیده‌ای تفسیر داد. تفسیر یک پدیده خاص به معنای گنجاندن آن پدیده در آن تفسیر گسترده است. به عبارت دیگر، هرگاه واقعه‌ای خاص را مصداقی از نظمی عام قرار دهیم از آن واقعه تفسیر به دست داده‌ایم (Sorush, 2014b: 14-15). درباره تطبیق این ویژگی با جغرافیای سیاسی مثال‌های زیادی وجود دارد برای مثال وقتی گفته می‌شود «ساختار سیاسی و فضایی همه کشورها متناسب با اندیشه و فلسفه سیاسی آن‌هاست» در حقیقت از یک نظریه عام یاد می‌شود که به منزله قانونی ثابت و عمومی است. به همین جهت گزاره فوق در قالب عبارت کلی منطقی بیان شده است و موارد و نمونه‌های خاص؛ مشمول این قاعده علم خواهند بود. روشن است که شکل منطقی چنین استنتاجی، قیاسی منطقی بدین شرح خواهد بود:

مقدم	ساختار سیاسی و فضایی همه کشورها متناسب با اندیشه و فلسفه سیاسی آن‌هاست.
تالی	ایران یک کشور و واحد سیاسی است.
نتیجه	ساختار فضایی و سیاسی ایران متناسب با اندیشه و فلسفه سیاسی حاکم بر آن است.

همچنین وقتی می‌گوییم «موقعیت راهبردی و سوق‌الجیشی در سرنوشت سیاسی و امنیتی کشورها تأثیر دارد» اگر این قاعده در شرایط واقعی صادق باشد می‌توان آن را در مورد همه کشورها و دولت‌ها به کار برد (Vasegh et al, 2016: 396-397).

۴. هر نظریه و قانون علمی از سه صفت برخوردار است که عبارتند از:

الف) قانون یا نظریه علمی نظمی همیشگی و پایدار را بیان می‌کند و از نظر منطقی شکل یک قضیه کلی را دارد که با «هیچ»، «همیشه»، «هر» یا «همه» آغاز می‌شود. حتی قوانین آماری نیز کلیت منطقی دارند مثلاً وقتی می‌گوییم واکسن وبا در ۷۵ درصد موارد مؤثر است بدین معنی است که همواره و در شرایط معمول، هر جا واکسن وبا بکار برود ۷۵ درصد مردم را علیه بیماری مقاوم می‌کند (Sorouh, 2014 b: 16-17). به عبارت دیگر، همه قوانین و گزاره‌های علمی به دلیل خصلت فراگیر و عام خود از نظم و رابطه‌ای ثابت، تکرارپذیر و ضروری در مورد پدیده‌های مورد مطالعه سخن می‌گویند. واضح است هر نسبت و رابطه‌ای که صرفاً به موارد خاص و محدودی از پدیده‌ها اشاره داشته و فاقد ثبات و کلیت لازم در مورد همه پدیده‌های یکسان باشد هرگز خصلت علمی و عمومی نخواهد داشت. به‌طور مثال هنگامی که راتزل با الهام از نظریه «جبر محیطی»، «نظریه فضای حیاتی» را در خصوص رشد و تکامل دولت‌ها و کشورها مطرح می‌نماید و با تسری و تشبیه شرایط ارگانیسم زنده به دولت‌ها و کشورها، در صدد توجیه و تبیین رفتار حکومت‌ها برمی‌آید دچار همین خطای منطقی می‌گردد زیرا او به غلط تصور می‌نمود که اولاً کشورها و دولت‌ها ماهیتی مشابه با ارگانیسم زنده دارد و ثانیاً رشد و مرگ همه دولت‌ها و کشورها را تابع قانون فضای حیاتی می‌دانست. حال آن‌که قاعده مذکور فاقد ثبات و عمومیت لازم برای یک قانون علمی می‌باشد (خلط روند و قانون). همچنین نظریه هارتلند که از سوی مکیندر در حوزه ژئوپلیتیک مطرح گردید نیز عیناً به دلیل عدم ثبات، عمومیت و عدم مطابقت با واقعیات موجود فاقد ویژگی‌های لازم برای یک نظریه تمام‌عیار علمی بود (خلط روند و قانون). به همین جهت پس از مدتی با بروز تحولات مربوط به پیشرفت‌های تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل و پیدایش موشک‌های بالستیک، منطقه هارتلند اهمیت خود را از دست داده و لذا نظریه مکیندر همانند نظریه راتزل مطرود گردیده و کنار گذاشته شد. بنابراین اگر یک نظریه و

قانون علمی واجد خصلت عمومی و شمولیت مقتضی نبوده و قابل حمل و صدق در همه یا اکثر موارد جزیی نباشد هرگز از ویژگی علمی و معرفتی بهره‌مند نخواهد بود (Kamran and Vasegh, 2007: 83-84).

ب) نظریات علمی توانایی پیش‌بینی مشروط دارند و به کمک آن‌ها می‌توان آینده حادثه را معلوم کرد (Soroush, 2014b: 17). هر قانون و قاعده ثابت و کلی که به توجیه رفتار و شرایط پدیده‌های مشابه و یکسان می‌پردازد از این قابلیت برخوردار است که رفتار همه پدیده‌های بعدی را پیش‌بینی کند. به‌طور مثال وقتی بدانیم میان ماهیت و ساختار فضایی یک کشور و رفتار مسئولان حاکم بر آن، با افزایش رضایتمندی مردم آن کشور و بالعکس همواره رابطه مستقیم وجود دارد آن‌گاه به درستی می‌توان سرنوشت و آینده کشور مورد نظر را اگر نه به صورت صد در صد اما دست کم با ضریب احتمال بالا پیش‌بینی نمود زیرا ممکن است این قبیل پیش‌بینی‌ها به دلیل دخالت عنصر اراده انسانی همواره از کلیت صد در صد برخوردار نباشد اما چنانچه شامل موارد حداکثری نیز باشد واجد اعتبار علمی خواهد بود (Kamran and Vasegh, 2007: 84).

ج) قوانین و فرضیه‌های علمی وقوع بعضی پدیده‌ها را در جهان ناممکن اعلام می‌کنند. به عبارت دیگر، قوانین علمی ابطال‌پذیر هستند و ابطال‌پذیری یعنی سازش نداشتن با همه پدیده‌های ممکن و قانون ابطال‌پذیر یعنی قانونی که بتوان تصور کرد که در صورت وقوع پدیده‌هایی باطل خواهد شد. نقش تجربه در علم، کشف بطلان است نه اثبات صحت. پیوند علم تجربی با تجربه از این راه نیست که تجربه؛ آن‌را به مسند قطعیت نشانده است بلکه از این راه است که تجربه می‌تواند با آن درآویزد و آن‌را برافکند (Soroush, 2014b: 19-20). به عبارت دیگر، اثبات صدق نظریات علمی بر پایه داده‌های محدود غیرممکن است اما اثبات کذب آن‌ها ممکن است (Okasha, 2014: 28). به‌طور مثال وقتی گفته می‌شود «کشورهای محصور در خشکی فاقد ضریب امنیتی کافی بوده و همواره امنیت آنان در گرو رفتار و تصمیمات کشورهای همجوار و پیرامونی قرار دارد» چنانچه در بررسی‌های جغرافیایی با مورد یا مواردی از کشورهای محصور در خشکی مواجه گردیم که به دلیل برخورداری از امکانات و منابع غنی اقتصادی و همچنین تکنولوژی و توان بالای نظامی نه تنها تحت تأثیر و نفوذ کشورهای پیرامون خود نبوده بلکه از آزادی عمل بالا و

مستقلی برخوردار باشند در آن صورت قضیه پیش گفته از درجه اعتبار عمومی و کلیت لازم ساقط شده و ابطال می شود. نظریاتی چون هارتلند مکیندر و ریملند اسپایکمن و نظایر آن درست به همین دلیل پس از طرح و بر اساس تحقیقات جغرافیدانان بعدی نادرستی و عدم مطابقت آن‌ها با همه موارد یا موارد کثیر به اثبات رسید و لاجرم ابطال گردیدند (Kamran and Vasegh, 2007:84-85).

۵. گزینشی بودن روش علم: کل گرایی یعنی مطالعه و تجربه همه جوانب یک پدیده در علم جایی ندارد، هر علمی جنبه‌ای از جوانب بی شمار پدیده‌ای را کاوش و بررسی می کند. هیچ علمی و حتی همه علوم بر روی هم، همه جوانب پدیده‌ها را تجربه و تحقیق نمی کنند (Soroush, 2014b:24). در تمام تحقیقات و عرصه‌های معرفتی جغرافیا این ویژگی به چشم می خورد. برای روشن تر شدن مطلب می توان در بررسی و مطالعه مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی صرفاً بعد و جنبه مشخصی از فضا را مطالعه می کنند برای مثال جغرافیدان سیاسی؛ بعد سیاسی فضا، جغرافیدان اقتصادی؛ بعد اقتصادی و جغرافیدان اقلیم شناس؛ بعد آب و هوایی فضای مورد نظر را مطالعه می کند و هرگز یک جغرافیدان قادر به مطالعه همه ابعاد فضای جغرافیایی به صورت تخصصی نیست و این به معنای گزینشی بودن مطالعات علمی است (Vasegh et al, 2016:398).

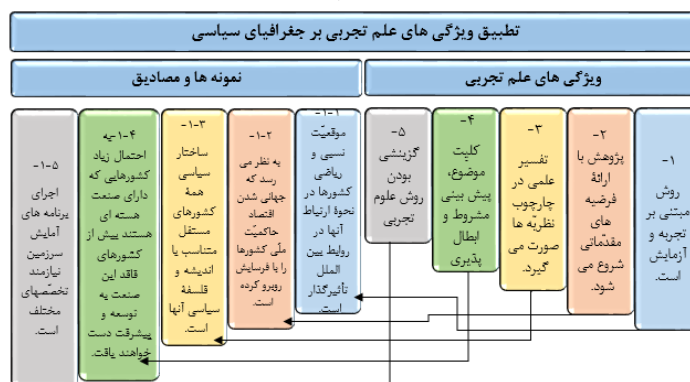
شکل (۱): ویژگی‌های علم تجربی

(۱) کاوشهای تجربی یا ارائه فرضیات پیش از مشاهده آغاز می شوند.	(۲) کاوشهای علمی، مبتنی بر نظریه و تئوری‌های کلان هستند.	(۳) علم تجربی، معرفتی مبتنی بر مشاهده، آزمون و تجربه است.
(۴) کلیت موضوع، توان پیش بینی مشروط و اثبات و ابطال پذیری	(۵) مشاهدات تجربی، نظریه بار است.	(۶) علم تجربی، ماهیتی جزئی‌نگر (گزینشی) دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که تمام ویژگی‌های علم تجربی در جغرافیای سیاسی وجود دارد و می توان جغرافیای سیاسی را یک علم تجربی به شمار آورد (Vasegh et al, 2018:208) زیرا هر گونه پژوهشی در عرصه جغرافیای سیاسی؛ عینیات و تجربیات گذشته را دربرمی گیرد و نتیجه‌ای کلی در چارچوبی قانونمند و عرصه‌ای پایدار برای آینده را پیش بینی می کند. البته منظور این نیست که هر حادثه و اتفاق جدید که در شرایط ژئوپلیتیکی کشورها رخ می دهد ریشه در

گذشته دارد. شاید برخی از دلایل آن در زمان یافت شود اما برای بررسی و رسیدن به یک نتیجه و قانون کلی و قابل پیش‌بینی باید از گذشته و تجربیات استفاده کرد. به‌طور کلی در هیچ علمی نمی‌توان گذشته را کنار گذاشت. مقوله‌ها ریشه در گذشته دارند اما علل و عوامل در بستر زمان متغیرند. پدیده‌های جغرافیای سیاسی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. سرنوشت امروز و فردای هر کشوری با گذشته آن گره خورده است و برای رسیدن به موفقیت باید از گذشته درس گرفت (Vasegh et al,2016:398). در شکل زیر می‌توان نمای کلی انطباق مفاد علم تجربی با جغرافیای سیاسی را مشاهده کرد:

شکل (۲): تطبیق ویژگی‌های علم تجربی با جغرافیای سیاسی



(Source: Vasegh et al,2016:399)

به‌طور کلی، علوم را بر اساس سه عامل موضوع، غایت و روش تقسیم‌بندی می‌کنند. در تقسیم‌بندی بر اساس روش، علوم به سه دسته علوم عقلی، علوم تجربی و علوم نقلی تقسیم می‌شوند. بر این اساس، اگر معیار تمایز علوم را «روش» قرار دهیم، تفاوت ذاتی؛ میان علم طبیعی و علم اجتماعی وجود نخواهد داشت و ماهیت هر دو علم در معنای Science با معیار روش، «تجربه» است. در بحث روش علم، بین مقام گردآوری (کشف/ دستیابی/ ثبوت) و مقام داوری (توجیه/ ارزیابی/ سنجش/ اثبات) تمایز گذاشته می‌شود (Sadeghi,2015:12). این تفکیک در عین حال، یک تفکیک و تمایز طبیعی و غیرمصنوعی بوده، ظهوری است از مقام فردی عالم و مقام جمعی علم، بدین معنا که گاهی عالم در ذهن و اندیشه خود به حقیقت و معرفتی دست می‌یابد (مقام گردآوری و دستیابی) و در مرحله بعد، سعی در اثبات آن و توجیه یافته‌های خویش برای

دیگران دارد (مقام داوری و ارزیابی). باید به تفاوت این دو مقام و احکام هر یک توجه جدی کرد و از خلط این دو مقوله به شدت پرهیز کرد. هویت علم به مقام جمعی یا داوری و ارزیابی تجربی آن و به مقام اثبات و انضباط جمعی آن است (Nabavi, 2010: 204-205). بنابراین، بر حسب نظر فیلسوفان علم، روش تجربی دو مقام دارد: ۱. مقام کشف و گردآوری: در این مقام، مواد خام گردآوری می‌شود. در علم، ممکن است مواد خام به هر طریقی از قبیل تخیل چالاک، تمثیل، تشبیه، نبوغ و ... جمع‌آوری شود. روش در مقام گردآوری، علوم اجتماعی و طبیعی را از هم جدا نمی‌کند و آن دو را از غیر علم هم متمایز نمی‌سازد. یعنی روش در این مقام در علمی بودن یا نبودن معرفتی دخالت ندارد (Saei, 2013a: 13). بنا به گفته طنزآمیزی که زبازد همگان است «اکتشاف، منطق ندارد» (Toulmin, 2015: 86). ۲. مقام داوری: اگر تجربه را داور قرار دهیم میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی نمی‌توان تمایز قائل شد (Saei, 2013a: 13). آنچه در علم از آن گفتگو می‌شود روش داوری است زیرا روش گردآوری یکی دو تا نبوده و قابل شمارش نیست. مثلاً «مشاهده» روشی برای جمع‌آوری مواد علمی نیست بلکه روشی برای داوری علمی است، تجربه هم همین‌گونه است (Soroush, 1995: 156-157). آنچه که علوم تجربی را تجربی می‌کند این نیست که محتوای این علوم از طریق تجربه گردآوری می‌شوند بلکه این است که محتوای این علوم از طریق تجربه داوری می‌شوند. به عبارت دیگر، در انبان جستجو همه چیز ریخته می‌شود اما از غربال تجربه همه چیز نمی‌گذرد. لذا آنچه علوم طبیعی تجربی و همچنین علوم انسانی تجربی را تجربی می‌کند، تجربه در مقام «داوری» است که در این زمینه تفاوتی بین علوم انسانی و طبیعی نیست، چرا که روش هر دو مبتنی بر تجربه در مقام داوری است آن هم تجربه‌ای عمومی و همگانی (Soroush, 2014a: 49-51). بنابراین به طور کلی می‌توانیم علوم تجربی را به دو دسته الف) علوم طبیعی تجربی و ب) علوم اجتماعی - انسانی تجربی تقسیم کنیم (Saei, 2013a: 22 ; Soroush, 2014a: 49-51 ; Nabavi, 2010: 211). علوم اجتماعی به دلیل برخورداری از ویژگی‌های علم تجربی، جزء علوم تجربی طبقه‌بندی می‌شوند. علم جغرافیای سیاسی نیز مشمول همین ویژگی‌ها بوده و در ردیف علوم اجتماعی و تجربی قرار می‌گیرد. به علاوه با توجه به نمودار بالا چنانچه ملاحظه می‌شود تمام ویژگی‌های علم تجربی در جغرافیای

سیاسی وجود دارد و می‌توان جغرافیای سیاسی را یک علم تجربی به شمار آورد (Vasegh et al 2016:398). بر اساس روش، به‌طور کلی؛ علوم به سه دسته تقسیم می‌شوند: علوم برهانی - فلسفی (نظری)، علوم تجربی و علوم نقلی. این سه مورد (برهان، تجربه و نقل) روش داوری‌اند (Soroush, 1995:157).

جدول (۱): طبقه‌بندی علوم بر اساس روش

علوم عقلی	فلسفه، منطق، ریاضیات	طبقه‌بندی علوم بر اساس روش	
علوم نقلی	تاریخ، علم حدیث و ...		
علوم تجربی	تجربی طبیعی		شیمی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی و ...
	تجربی انسانی		جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، جغرافیای سیاسی و ...

۳-۳. رویکردهای روشن‌شناسی در علم

«رویکرد» راهی برای نزدیک شدن به مسئله و شکار نظریه و به دام انداختن فرضیه است در حالی که «روش»، ابزاری برای نقد و ارزیابی فرضیه بدست آمده است. بنابراین رویکرد به مقام گردآوری مربوط است و روش به مقام داوری. رویکرد دانشمندان تابع سلیقه‌ها و ذهنیت‌ها و نگرش‌های آنهاست و به تعبیر عامیانه آزاد است اما روش، ابزار سنجش همگانی است زیرا مقام داوری باید به گونه‌ای باشد که همه بتوانند قضاوت کنند (Gandomi Nasrabadi, 2010: 193). در فلسفه به‌طور کلی رویکردها یا مکتب‌ها بر سر این که آیا جهان فیزیکی وجودی مستقل از اندیشه و ادراک آدمی دارد یا نه؟ به دو دسته کلی معارض با هم تقسیم می‌شوند (Okasha, 2014:77) که عبارتند از:

۱. رویکرد رئالیستی و روش‌های توصیفی و تبیینی: رئالیسم قائل به وجود مستقل جهان فیزیکی از اندیشه ماست (Okasha, 2014:77). لذا در این رویکرد در بازشناسی علم و تبیین روش‌شناسی آن به ارگانیزم و سازوکار درونی علم توجه می‌شود که بر این اساس، می‌توان مکاتب مختلف روش‌شناسی را چنین برشمرد: ۱. استقرائری و پوزیتیویسم منطقی (حلقه وین) ۲. عقلانیت انتقادی و روش فرضی - استنتاجی.

۲. رویکرد ایده‌آلیستی و روش‌های کیفی: ایده‌آلیسم وجود مستقل جهان فیزیکی از اندیشه ما را نمی‌پذیرد و در عوض مدعی است که جهان فیزیکی به نحوی از انحاء وابسته به آگاهی آدمی و

فعالیت آن است (Okasha, 2014:77).. این مسأله نیز جوهر ایده‌آلیسم را تشکیل می‌دهد. لذا در این رویکرد در بازشناسی علم و تبیین روش‌شناسی آن به سازوکار بیرونی علم توجه می‌شود و سیر تاریخی و مسیر رشد آن (رویکرد تاریخی - جامعه‌شناختی) را مد نظر قرار می‌دهد. بر این اساس، می‌توان مکاتب مختلف روش‌شناسی را چنین برشمرد: ۱. تفهیمی - تفسیری (هرمنوتیک) ۲. پدیدارشناسی ۳. مکتب دیالکتیکی - انتقادی فرانکفورت ۴. میناگریزی (پست‌مدرن و پس‌ساختارگرا).

جدول (۲): مکاتب مختلف روش‌شناختی در جغرافیای سیاسی

مکاتب	روش‌ها	رویکرد
استقراگرایی و پوزیتیویسم منطقی (حلقه وین)	روش‌های توصیفی و تبیینی	رنالیستی
عقلانیت انتقادی و روش فرضی - استنتاجی		
تفهیمی - تفسیری (هرمنوتیک)	روش‌های کیفی	ایده‌آلیستی
پدیدارشناسی		
مکتب دیالکتیکی - انتقادی فرانکفورت		
میناگریزی (پست‌مدرن و پس‌ساختارگرا)		

۳-۴. روش‌های علمی رایج در جغرافیای سیاسی

مراد از یک پژوهش علمی، بکارگیری مجموعه‌ای از مراحل، روش‌ها و ابزار مطالعه به منظور کشف و شناسایی ابهامات و مجهولات پیرامون ماهیت، اجزاء و عناصر سازنده و علل و کیفیت رفتار پدیده‌های طبیعی و انسانی در قالبی نظام‌مند است. در حوزه مطالعات علوم اجتماعی از جمله جغرافیا طیف گسترده‌ای از روش‌ها و ابزار مطالعه به کار گرفته می‌شوند. تنوع روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی ناشی از دو دلیل عمده است: ۱. ماهیت ترکیبی و پیچیده مسائل و پدیده‌های اجتماعی ۲. نقش و دخالت اهداف و غایات انسانی در ماهیت پدیده‌های اجتماعی. بر این اساس، مطالعه در مورد پدیده‌های اجتماعی که حاصل و برآیند اثرگذاری عوامل و متغیرهای گوناگون محسوب می‌شوند، مستلزم به‌کارگیری طیف متنوعی از روش‌های تحقیق و پژوهش است. طوری که برای مطالعه و تبیین یک پدیده و رخداد اجتماعی، می‌توان از روش‌های زیر استفاده به عمل آورد:

۱. روش‌های توصیفی و تبیینی (کمی و استقرایی) پوزیتیویستی
 ۲. روش‌های کیفی: تحلیل محتوا، روش‌های تفسیری و تأویلی (روش شهودی و هرمنوتیکی)، روش پدیدارشناختی
 ۳. روش تحلیلی - منطقی (فرضی - استنتاجی)
 ۴. روش ترکیبی توصیفی و تفسیری (کمی و کیفی)
۴. یافته‌ها

روش‌های مختلف کمی، کیفی و ترکیبی که در جغرافیای سیاسی به کار گرفته می‌شوند هر کدام دارای ویژگی‌ها و مشخصات و اثرگذاری‌هایی در این علم هستند که در ادامه به تجزیه و تحلیل هر یک از آن‌ها خواهیم پرداخت و در نهایت روش عامّ علم تجربی (روش فرضی - استنتاجی) را در علم تجربی جغرافیای سیاسی بررسی خواهیم کرد:

۴-۱. روش‌های توصیفی - تبیینی (کمی)

این روش‌ها معمولاً با رویکرد استقراگرایان و پوزیتیویست‌های منطقی شناخته می‌شود. این مکتب فلسفی، وسیله شناخت را حواس انسان می‌داند و معتقد است شناختی اعتبار دارد که به وسیله یکی از حواس، قابل درک باشد. بدین لحاظ پوزیتیویسم به «تجربه، آزمایش و مشاهده» اصالت می‌دهد و روش استقرایی را برای دستیابی به کلی‌ها و به عبارتی؛ به قوانین کلی و علمی می‌پسندد. این دیدگاه در مقابل عقل‌گرایی سنتی و ارسطویی شکل گرفت و سابقه آن به دوران رنسانس علمی باز می‌گردد. بانی این طرز تفکر را فرانسویس بیکن می‌دانند که بعدها توسط افرادی چون هابز، لاک، جرج برکلی، هیوم، استوارت میل، ارنست ماخ و برتراند راسل دنبال شد. این دیدگاه از آن‌جا که بعداً با انتقاداتی اساسی روبرو گردید، نهایتاً منجر به تشکیل حلقه وین و پوزیتیویسم منطقی گردید (Hafeznia, 2008:7).

در این دیدگاه، معرفت حسّی ما کاملاً منطبق بر چهره حسّی عالم است و معرفت کامل در حالت ایده‌آل، کاملاً با عالم واقع منطبق است (توصیف تحت‌اللفظی بودن معرفت) و بنابراین صرفاً بر جهت «انعکاسی» معرفت اتکا دارد و از پیچیدگی‌هایی که ذهن در اکتساب معرفت با آن مواجه است غفلت می‌کند. در این راستا، اگر معرفت صرفاً به جنبه «انفعالی» ذهن بشر مربوط باشد، نه

جنبه «خلاقیت» آن، هیچ عنصر ذهنی در آن دخالت ندارد. همچنین امور مربوط به فاعل شناسایی از قبیل زمینه اجتماعی و سیاسی که در آن قرار گرفته است و پیش‌داوری‌ها و پیش‌فهم‌هایش در معرفت تأثیر نمی‌گذارد (Ghaemini, 2003: 28-29). این رویکرد سپس توسط پوزیتیویست‌های منطقی تا حدی تعدیل شد، بدین صورت که صفت پوزیتیو (تحقیقی) را برای اموری که بر مبنای صورت ریاضی نیز قابل اثبات و بررسی بود نیز به کار بردند. به تعبیر دیگر، پوزیتیویست‌های منطقی بین تجربه‌گرایی و پذیرش قضایای منطقی و ریاضی (که قضایای تجربی نیستند) توافق حاصل کردند. به اعتقاد آن‌ها فقط دو نوع دانش / معرفت مثبت و معتبر و محصل وجود دارد که عبارتند از: ۱. منطق (و توسعه ریاضیات) ۲. احساس / ادراک / معرفت / علم تجربی / تجربه‌پذیر. بقیه معارف و شناخت‌ها و شناخت‌شناسی‌ها را نامعتبر و پا در هوا می‌شمردند (Khorramshahi, 2010: 8). در این رویکرد تبیین‌های غایت‌شناسانه رنگ باخت زیرا غایت و هدف، قابلیت کمی شدن ندارد. لذا پرسش از علیت غایی به سمت علت فاعلی چرخش کرده و به چگونگی شکل‌گیری پدیده‌ها توجه شد (Haghighat, 2012: 172-173).

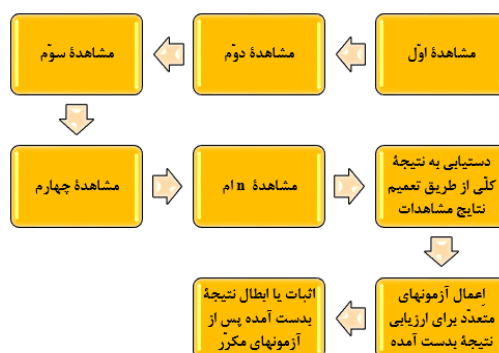
جدول (۳): چارچوب کلی نظرات پوزیتیویستی / تحصیل‌گرایی

هستی‌شناسی	واقع‌گرا / عینی (جدایی عین از ذهن)	تحصیل‌گرایی
معرفت‌شناسی	عینی‌گرا (کشف دانش مطلق در رابطه با یک واقعیت عینی)	
روش‌شناسی	تبیین علی مبتنی بر استقراء و تعمیم تجربی	

روش‌شناسی پوزیتیویستی به دنبال توضیح روابط است. پوزیتیویست‌ها به دنبال شناسایی علل نتایج بدست آمده هستند و هدف آنان، فرموله کردن قوانین و در نتیجه، ایجاد مبنایی برای پیش‌بینی و تعمیم است. این رویکرد مبتنی بر استقراء (بر مبنای تعمیم تجربی) است و از همبستگی و آزمایش برای کاهش روابط متقابل پیچیده بین اجزاء استفاده می‌شود. پوزیتیویست‌ها به دنبال یافتن شواهد قابل تأیید از طریق تجربه و مشاهده مستقیم هستند که این امر دربرگیرنده آزمون تجربی، نمونه‌های تصادفی، متغیرهای کنترل شده (مستقل، وابسته و تعدیل کننده) و گروه‌های کنترل است و آزمایش واقعی بر آزمایش‌های شبیه‌سازی شده برتری دارد (Ghahramani and Abdollahi, 2013: 54). در کل، نحله‌های متفاوت تحصیل‌گرایی علی‌رغم تفاوت‌های بسیار دارای مبانی فرانظری مشترکی هستند: اولاً به لحاظ هستی‌شناسی به استقلال ساختارها و کنش‌ها

از فهم انسان باور دارند، به لحاظ معرفت‌شناسی قائل به شناخت مستقل از ذهن در قالب توصیفِ صادق بوده و به لحاظ روش‌شناسی به استفاده از روش‌های علوم طبیعی و آماری در حوزه علوم انسانی و اجتماعی قائل هستند (Tavana, 2014: 33). در این روش، علم از مشاهده (تجربی) آغاز می‌شود. شخص عالم مشاهده‌گر است و تجربیاتی را انجام داده و به نظریه‌ای می‌رسد. به عبارت دیگر، نقش تجربه و مشاهده قبل از نظریه است (Soroush, 1995: 180). در مکتب پوزیتیویسم، علم؛ انباشتنی یا تراکمی است یعنی کار عالم این است که نظریه‌ها و قوانین را کشف کند و همیشه روی هم انباشته کند (نظریه‌ها را حاصل جمع مشاهده‌ها هستند).

شکل (۳): مدل مفهومی روش پوزیتیویستی



اگر چنان‌چه بخواهیم بر اساس روش پوزیتیویستی (استقراگرایی) گزاره‌ای جغرافیایی را بررسی کنیم می‌توان گزاره زیر را به عنوان یک مثال ذکر کرد:

✓ تبیین اثرات اجرای برنامه جامع آمایش سرزمین در کشورها (مطالعه موردی ایران)

(بر اساس الگوی استقراگرایی)

۴-۱-۱. مکاتب متأثر از تحصیل‌گرایی در جغرافیا

به‌طور کلی روش‌های توصیفی - تبیینی و مکاتب پوزیتیویستی در جغرافیا سبب ایجاد و تأثیر در مکاتبی چند شده است که عبارتند از:

جدول (۴): مکاتب متأثر از روش‌های توصیفی و تبیینی (کمی - استقرایی) پوزیتیویستی در جغرافیا

مکاتب متأثر از روش‌های توصیفی و تبیینی (کمی و استقرایی) پوزیتیویستی در جغرافیا
مکتب محیط‌گرایی (جبرگرایی / جغرافیاگرایی)
مکتب علم فضایی
مکتب جغرافیای رفتاری
نگرش سیستمی

به‌طور کلی، بر اساس روش‌های توصیفی - تبیینی و آموزه‌های پوزیتیویسم منطقی، جغرافیدانان باید ۱. به مشاهده عینی اهمیت دهند. ۲. از دخالت دادن معتقدات سیاسی و عقاید دیگر و تأثیرات آن در تفسیر مسائل جغرافیایی پرهیزکنند. ۳. روش تحقیق در جغرافیای انسانی و طبیعی همانند روش‌های تحقیق در سایر علوم است. ۴. همه مسائل جغرافیایی باید در نهایت امر با زبان منطق نمادی - منطقی ریاضی بیان شوند، چرا که این کار سبب می‌شود تا تحلیل‌های مبهم و نادقیق کنار گذاشته شوند. ۵. آنچه درباره فضای جغرافیایی و زمان پذیرفته می‌شود از نظر منطقی باید در همه دوره‌های تاریخی؛ معتبر شناخته شود به عنوان مثال یک نظریه سکونتگاهی باید دوره فئودالی، استعمار جدید و دوره‌های آینده را در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم در بر بگیرد. در حقیقت، یک نگرش علمی در زمینه سکونتگاه‌ها، آن نظریه‌ای است که بتواند به هنگام تفسیر، گذشته، حال و آینده الگوهای سکونتگاهی نواحی را بیان کند و پیش‌بینی نماید. ۶. هر اثبات تجربی به وسیله یک جغرافیدان، اگر نتواند به وسیله سایر جغرافیدانان تحقیق و ممیزی شود اثبات مفیدی نخواهد داشت (Shakouei, 2010: 179-181).

به‌طور کلی در روش‌های توصیفی - تبیینی صرف و مکاتب تحصیل‌گرا در جغرافیا، ویژگی‌های زیر را می‌توان مشخص کرد: ۱. استفاده از روش‌های آماری، کمی، ریاضیات و کامپیوتر در تحلیل‌ها. ۲. بکارگیری فراوان مدل‌ها. ۳. اعتقاد فراوان به وجود قوانین جغرافیایی قطعی علمی و استفاده از زبان مکانیستی. ۴. تلاش در راستای ساخت قوانین عمومی در قالب مطالعه سیستماتیک. ۵. وجود روش واحد برای علوم طبیعی و اجتماعی. ۶. وجود زمینه تجربی در تحقیقات

جغرافیایی ۷. تبیین‌های علمی ۸. اعتقاد به دانش فنی ۹. بکارگیری فراوان نقشه‌ها و همچنین نقشه‌های ذهنی در چارچوب مکان و فضا ۱۰. استفاده از پرسشنامه‌ها، آزمون‌های ادراکی - شناختی و سنجش مقیاس‌ها، سنجش آماری و تعمیم‌بخشی استقرایی ۱۱. بکارگیری قوانین و اصول محکم در جغرافیای سیستماتیک در مسائل مختلف در مقیاس جهانی و وابسته قوانین طبیعی اجتماعی ۱۲. وجود حاکمیت قوانین معینی بر همه پدیده‌های طبیعی و انسانی در نگرش سیستمی (جامعیت جغرافیایی) ۱۳. «تجربه» منبع اصلی در اثبات واقعیت‌های جغرافیایی است ۱۴. زمین یک نظام هماهنگ، طبیعی و یک‌دست همچون یک اکوسیستم است ۱۵. به‌طور کلی، در مکاتب جغرافیای تحصیل‌گرا، بر آزمایش، سنجش، مقایسه، تعمیم و بر «موازن علمی» تأکید می‌شود.

۲-۴. نقد معرفت‌شناختی مبانی و مفروضات روش‌شناسی پوزیتیویستی

در رویکرد عقلانیت انتقادی و روش فرضی - استنتاجی به عنوان روش علمی، به روش‌های تحصیل‌گرایی می‌توان انتقاداتی را وارد آورد از جمله: به نظر تحصیل‌گرایان، علم از مشاهده آغاز شده و حاصل انباشت مشاهدات است اما باید عنوان کرد که نه تنها علم از مشاهده آغاز نمی‌شود بلکه نخست باید به مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها مجهز بود و لذا آغاز علم با مسأله و فرضیه است و محقق نیز دارای نقشی انفعالی نبوده بلکه در جریان تحقیق، فعال و خلاق است و به‌طور کلی، برخلاف نظر تحصیل‌گرایان، علم بر محور حل مسائل با حذف انتقادی راه‌حل‌های احتمالی به پیش می‌رود؛ یا به تعبیر دیگر، علم از طریق «حدس‌ها و ابطال‌ها» پیشرفت می‌نماید و همچنین در فرآیند تولید علمی؛ بین سیاق کشف و سیاق توجیه تمایز وجود دارد و نقش اصلی تجربه در مرحله داور است نه گردآوری در حالی که در رویکرد پوزیتیویستی بین این دو مرحله تمایزی وجود ندارد و در واقع روش گردآوری همان روش داور است.

۲-۴. روش‌های کیفی

این روش‌ها شامل مکاتبی همچون هرمنوتیک، پدیدارشناسی و همچنین مکاتب انتقادی فرانکفورت، پست‌مدرن و پساساختارگرا می‌باشد که شرح آن‌ها پرداخته می‌شود:

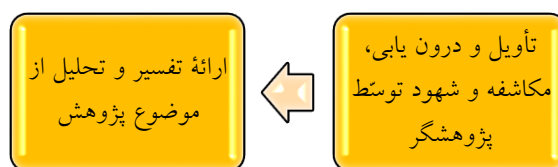
الف) روش‌های تأویلی و تفسیری یا استنباطی - هرمنوتیکی

هرمنوتیک به مفهوم تفسیر متون مذهبی و ادبی به ادبیات و زبان یونانی باز می‌گردد و از این نظر دارای سابقه‌ای طولانی است. هرمنوتیک از اوایل قرن نوزدهم از حالت مطالعه و جمع‌آوری قواعد تخصصی تفسیر در خدمت متکلمان خارج شد و به منزله مکتبی فلسفی و نظریه‌ای عمومی برای درک علوم انسانی و اجتماعی مطرح شد. امروزه هرمنوتیک روش تفسیر و تأویل متن برای کشف حقیقت محسوب می‌شود و به بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی (مانند جامعه‌شناسی، تاریخ، کلام، الهیات، روانشناسی، حقوق، زبان‌شناسی و ادبیات) راه یافته است. از هرمنوتیک برداشت‌های مفهومی متعددی ارائه شده است مانند نظریه تفسیر متون مقدس، به ویژه متون انجیلی؛ آن هم با سابقه‌ای دیرینه، نظریه روش‌شناسی کاربردی برای زبان‌شناسی تاریخی، نظریه علم فهم مبتنی بر زبان یا فهمی که از طریق زبان حاصل می‌آید، نظریه بنیادی روش شناخت برای علوم انسانی و سرانجام نظریه فهم وجود در سنت اصالت وجودی (Hafeznia, 2008: 10).

در روش‌شناسی هرمنوتیکی با تفسیر و تأویل متن، معنی و مفهوم نهفته در آن؛ کشف و راز و رمز آن بازگشایی می‌شود. در تفسیر متن، مفسر باید از نظر روانی و شخصی خود را بجای مؤلف قرار دهد و به لحاظ زمانی ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... عصر مؤلف را دریابد و در آن قرار بگیرد تا با بازسازی ذهنی همه ویژگی‌های شخصی، زمانی و مکانی مؤلف به تفسیر و فهم نسبتاً درستی از نوشته‌های او دست یابد. در سنت هرمنوتیک؛ مصوت کردن کلمات و واژه‌ها برای فهم بار معنایی آنها، تشریح وضعیت معینی که واجد بار تحلیلی و انتصابی است و در نهایت ترجمه کردن به معنای فهم دقیق زبان بیگانه و معنای آن را به زبان خودی درآوردن اهمیت خاصی دارد (Hafeznia, 2008: 11). در هرمنوتیک، علوم انسانی را از حیث شیوه مطالعاتی نمی‌توان با علوم طبیعی و پایه سنجید چرا که علوم انسانی و پدیده‌های مورد مطالعه آنها مثل اجتماع و انسان؛ سرشار از معنا هستند، بنابراین کاربرد الگوی پوزیتیویستی مشاهده، تکرار و تعمیم در مورد آنها گمراه‌کننده است. لذا برای درک پدیده‌های انسانی باید به روش درون‌فهمی متمسک شد و با ژرف‌نگری؛ معنا را از پس چیزهای دیدنی، کشف کرد (Afzali and Amiri, 2011: 50). هرمنوتیک اساساً روشی بود که برای تفسیر متون دینی و حقوقی به کار می‌رفت.

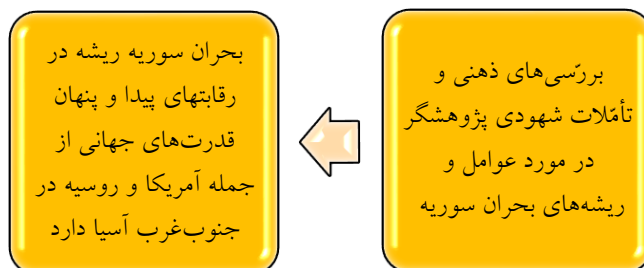
سپس از رهگذر کارهای است^۱، اشلایر ماخر، دیلتای و بسیاری دیگر بهبود یافت و دامنه آن تا آنجا گسترش یافت که همه انواع متون را در بر گرفت و سرانجام به تعبیر دیلتای «همه تجلیات روح انسانی» نه تنها متون، بلکه نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، نهادهای اجتماعی، افعال انسانی و مانند آن‌ها را نیز شامل گردید (Follesdal, 2000: 130). به‌طور کلی، می‌توان گفت که هرمنوتیک عبارت است از کشف رمز اسراری که در یک متن وجود دارد. به بیان دیگر، علم هرمنوتیک یا نظریه فهم، علم و فن فهم زبان و نیت گوینده (گفتار) یا نویسنده (متن) یا علم و فن تفسیر کلام دیگران است؛ در آن‌چه گفته‌اند. کلید فهم هرمنوتیک، زبان است. در رهیافت تفهیمی به چهار مؤلفه متن، مؤلف، زمینه و تفسیر توجه می‌شود (Shiroudi, 2013: 38-39). به‌طور کلی، روش‌شناسی تفسیری معتقد است که دنیای اجتماعی برخلاف دنیای فیزیک، خارج و مستقل از آگاهی انسان وجود ندارد. بنابراین دنیای اجتماعی از قبل تعیین شده نیست که محقق آنرا کشف نماید (Asayesh and Moshiri, 2011: 38). به هنگام تفهم، ابتدا درکی از کل متن شکل می‌گیرد و سپس اجزای متن درک می‌شوند. در مرحله بعد، با درک اجزای متن به صورتی دیگر، کل نیز به شکل دیگری فهمیده می‌شود. در واقع وجود حلقه هرمنوتیک، به فهم معنا سیالیت می‌بخشد. بنابراین، هیچ‌گاه خواندن متن کامل نمی‌شود زیرا پس از هر بار خواندن متن، یک دور هرمنوتیکی به پایان می‌رسد و پس از آغاز دور جدید حلقه هرمنوتیک از نو شروع می‌شود (Moeini Alamdari, 2013: 143).

شکل (۴): مدل مفهومی روش هرمنوتیک

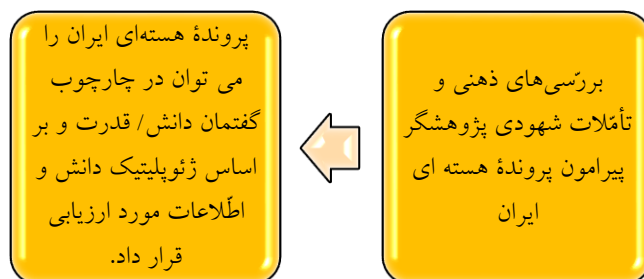


چنانچه بخواهیم بر اساس مدل هرمنوتیکی گزاره‌ای جغرافیایی را بررسی کنیم می‌توان به مثال - های زیر مراجعه کرد:

✓ بررسی و تفسیر علل به وجودآورنده بحران سوریه (در قالب روش هرمنوتیک)



✓ واکاوی ریشه‌های کشمکش هسته‌ای میان ایران با دُول غربی (بر اساس روش هرمنوتیک)



جدول (۵): چارچوب کلی نظرات تأویلی - تفسیری (هرمنوتیک)

هستی‌شناسی	ذهنی‌گرا (عدم جدایی عین از ذهن / واقعیت امری ذهنی است)	تأویلی - تفسیری (هرمنوتیک)
معرفت‌شناسی	ذهنی‌گرا (جهانی مستقل از دانش ما نسبت به آن وجود ندارد)	
روش‌شناسی	تأویل، فهم و تفسیر عمیق / هرمنوتیک	

نقد معرفت‌شناختی مبانی و مفروضات روش‌شناسی هرمنوتیکی

ناتوانی روشی از خصایص هرمنوتیک است: در این‌که چگونه می‌توان هرمنوتیک را روش به شمار آورد بحث‌های زیادی وجود دارد. به نظر می‌رسد هرمنوتیک از نظر روشی تنها می‌تواند ما را از تأثیر پیش‌فرض‌ها، اهمیت زبان، فهم و نیز سنت و مانند آن آگاه کند. بنابراین نباید انتظار داشت هرمنوتیک بتواند روشی مشخص و بسته‌بندی شده برای تحلیل پدیده‌ها در اختیار ما بگذارد (Shiroudi, 2013:47). همچنین به‌طور کلی، روش مشخص و مستقلی برای تفسیر وجود ندارد یعنی قواعدی در دست نیست که به ما نشان دهد که چگونه از توصیف رفتار اجتماعی به

تفسیر آن‌ها گذر کنیم، همچنین این روش دستورالعملی برای ساختن فرضیه خوب ندارد به علاوه وقتی ما در برابر تفسیری قرار می‌گیریم معیار صحت و سقم آن روشن نیست، چرا که در این زمینه مهمترین معیار برای دانشمندان علم‌الاجتماع تفسیری، «هماهنگی» است یعنی مرتبط بودن اجزاء تفسیر با هم و وجود یک کل معنادار و بی‌تناقض. اما این معیار، نوعی هماهنگی ذوقی است و شخصی‌تر و ذهنی‌تر از آن است که بتواند معیار صدق واقع شود و همچنین این معیار مبنایی برای داوری تجربی در باب تفاسیر به دست ما نمی‌دهد (Little, 2009: 119-120). محصول یک رویکرد مشخصاً اومانستی است، رویکردی که ریشه‌های عمیقی در فرهنگ غرب دارد (Sherratt, 2014: 36) و از جهات متعددی، قطب مخالف رویکردهای پوزیتیویستی به مطالعه علوم انسانی است که می‌توان اهم این موارد را مطابق جدول شماره ۶ چنین برشمرد:

جدول (۶): تفاوت روش پوزیتیویستی و روش هرمنوتیکی

هرمنوتیک	پوزیتیویسم
عدم تفکیک عین و ذهن، ذهنی دانستن پدیده‌ها	تفکیک عین از ذهن
برساخته بودن واقعیت‌ها (جهان مستقل از تفسیر ما وجود ندارد)	وجود واقعیت عینی
تکثر علوم	وحدت علوم
تفکیک و عدم تعمیم میان علوم طبیعی و انسانی - اجتماعی	تعمیم روش‌های علوم طبیعی به علوم انسانی - اجتماعی
رویدادهای سیاسی - اجتماعی حالتی پویا و گفتگومانی دارند	پدیده‌ها و رویدادها، مکانیکی و قابل محاسبه‌اند
شناخت با پیش‌فهم و پیش‌دانسته همراه است	دستیابی به علم فارغ از ارزش
تفاسیر و برداشت‌های گوناگون قابل پذیرش است (در تحلیل هرمنوتیک صدق و کذب یعنی مطابقت با واقع معنی ندارد)	قائل شدن به تفاسیر گوناگون نوعی سفسطه است
دستیابی به تفهم و فهم معنای پدیده‌ها	دستیابی به نظریه‌ها، قوانین کلی و قابل مشاهده تجربی (تبیین علمی)
تأکید بر رهیافت تاریخی و چگونگی و زمینه‌های شکل‌گیری پدیده‌ها (دسترسی به تجربه درونی و فهم معنا)	تأکید بر جرایبی و یافتن رابطه علی و معلولی پدیده - ها (استفاده از روش‌های بیرونی مشاهده و آزمایش برای کسب دانش)
هرمنوتیکال‌ها، درون فرهنگ و تاریخ انسانی جای دارند؛ در نتیجه غالباً متوجه و جوه درونی تجربه آدمی هستند.	پوزیتیویسم نسبت به موضوع مورد مطالعه‌اش، بیرونی است و دانشمند همواره خارج از ابژه تحقیق قرار دارد.
رد روش‌های کمی و تأکید بر روش کیفی	تأکید بر روش‌های کمی
عدم تکرارپذیری و قابلیت بررسی توسط دیگران (آزمون - ناپذیری)	تکرارپذیری و قابلیت بررسی توسط دیگران (آزمون - پذیری)

تأکید بر آینده (انباشتنی بودن علم و پیشرفت در طول زمان با پیچیده‌تر شدن آگاهی)	تأکید بیشتر بر گذشته و تأثیر قرائت‌های قبلی از یک اثر
--	---

(Tavana,2014:41-42 ; Sherratt,2014:36-38)

به‌طور کلی روش‌های تأویلی و تفسیری یا استنباطی - هرمنوتیکی در جغرافیا سبب ایجاد و تأثیر در مکاتبی چند شده است که عبارتند از:

جدول (۷): مکاتب متأثر از روش‌های استنباطی - هرمنوتیکی و پدیدارشناسی در جغرافیای سیاسی

مکاتب متأثر از تأویلی و تفسیری یا استنباطی - هرمنوتیکی و پدیدارشناسی در جغرافیا
جغرافیای رادیکال و انتقادی
جغرافیای انسان‌گرا
جغرافیای ساختارگرا و نظریه گفتمان
جغرافیای پست‌مدرن و پس‌ساختارگرا
جغرافیای پدیدارشناسانه

(ب) روش پدیدارشناسی

به‌طور کلی، پدیدارشناسی عبارت است از مطالعه و شناخت پدیدار (Navali,1990:96). از دید پدیدارشناسان، پدیده چیزی است که در «تجربه‌های بی‌واسطه» ظاهر می‌شود و در واقع به چیزی دلالت دارد که در وجدان یا ذهن فرد به‌طور مشخص نمود (ظهور) پیدا می‌کند (Kazemi, 2007:297). پدیدارشناسی امور را تبیین نمی‌کند، بلکه به «توصیف» آن‌ها می‌پردازد و مدعی است که توصیف‌های غیرپدیدارشناختی بر مغالطه «أخذ وجه شیء به جای گنه» استوار است و توصیف‌هایی ناقص و یک بُعدی از حوادث ارائه می‌کنند (Gandomi Nasrabadi,2010:198). بدین ترتیب در جغرافیای پدیدارشناسانه، پدیده‌ها و مسائل جغرافیایی فارغ از قالب‌ها و الگوهای رسمی، انتزاعی و بدون اتکاء به فرضیات، نظریه‌ها و پیش‌دوری‌های مرسوم در مطالعات علمی و صرفاً به صورت امری پدیداری و بدون واسطه مورد مطالعه پژوهشگران قرار می‌گیرند. این نوع مطالعه جایگزین عقلانیت علمی پوزیتیویستی شد.

جدول (۸): مبانی و مفروضات معرفت‌شناسی رویکرد پدیدارشناسی در جغرافیا

ویژگی‌های بنیادی جغرافیای پدیدارشناسانه
تجربه زنده و بی‌واسطهٔ اشیاء و پدیده‌ها
بررسی هویت‌های مکانی به صورت فردی و منحصر به فرد (مونوگرافی) و دوری‌گزینی از قوانین و قضایای کلی
روش «شهودی و تفسیری» در شناخت پدیده‌ها
شناخت پدیده‌ها در قالب عقل عرفی
بکارگیری توصیف بجای تبیین در شناخت پدیده‌ها
نفی پیش‌فرض‌ها و مقولات و نظریه‌ها در شناخت پدیده‌ها
عدم وجود اعتبارسنجی مستقل از شخص پژوهشگر و عدم عینیت شناخت
نسبیت‌گرایی

از آن‌جا که پدیدارشناسی رویکردی واقع‌گرایانه و بلکه تجربی به واقعیات محسوب می‌گردد لذا بر حسب ظاهر، این سنت فلسفی و علمی را باید در زمرهٔ دیدگاه رئالیستی قرار داد. لیکن به دلیل وجود رگه‌هایی بارز از اصالت معنا و به ویژه تعلیق واقعیات جهان خارج و حتی حذف آن به عنوان موجودیتی مستقل از ذهن و تأکید کامل بر ماهیت پدیداری واقعیات یعنی ماهیت ذهنی اشیاء و پدیده‌ها و سرانجام به خاطر اتکاء سنت پدیدارشناسی بر شیوهٔ تجربهٔ شهودی، به رغم برخی خصیصه‌های رئالیستی، این رویکرد فلسفی و علمی را باید در ردیف دیدگاه‌های ایده‌آلیستی طبقه‌بندی نمود.

در پدیدارشناسی از روش‌های مختلفی برای گردآوری داده‌ها استفاده می‌شود اما اشتراک این روش‌ها با روش‌های جمع‌آوری داده‌های پوزیتیویستی نباید مانع از فهم متفاوت آن‌ها شود. انجام دادن مصاحبه‌های عمیق، مشاهدهٔ دقیق مکان‌ها و استفادهٔ روشمند از تجارب شخصی مهم‌ترین روش‌های گردآوری داده‌ها در پدیدارشناسی محسوب می‌شوند. مصاحبه‌های کیفی (مصاحبهٔ غیررسمی و مکالمه‌ای، نیمه‌ساختاریافته و استاندارد شده با پرسش‌های باز) ابزار تحقیقاتی مناسبی برای پدیدارشناسی هستند.

مردمی که محقق با آن‌ها مصاحبه می‌کند تا شناخت بهتری از تجربهٔ روزمرهٔ بدست آورد، برعکس آنچه در روش‌های پوزیتیویستی کاربرد دارد سوژه نیستند بلکه مشارکت‌کنندگانی فعال در روند تحقیق محسوب می‌شوند. در این جا هدف فرآیند تحقیق صرفاً آزمودن تجربهٔ مشارکت‌کنندگان

نیست بلکه ایجاد موقعیتی است که در آن آموزش متقابل و دوطرفه رخ دهد. روش مشاهده هم در پدیدارشناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد و در مقایسه با مصاحبه موجب فهم عمیق‌تر پدیده‌ها می‌شود زیرا پدیده در متن و زمینه واقعی آن یعنی زمینه‌ای که در آن رخ می‌دهد بررسی می‌شود. این روش شاید محقق را قادر به دیدن نکاتی کند که خود مشارکت-کنندگان هم از آن آگاه نباشند و یا تمایلی به گفتگو درباره آن نداشته باشند. استفاده از تجارب شخصی هم در جمع‌آوری داده‌های روش پدیدارشناسی مهم است، دو شیوه برای استفاده از این روش مناسب است: ۱. روش جابجایی تخیلی که در آن بررسی‌کننده خود را به جای افراد دیگر می‌گذارد طوری که بتواند موقعیت و تجارب آن‌ها را تصور و تجزیه و تحلیل کند. ۲. روش مواجهه مشارکتی که در آن بررسی‌کننده به‌طور مستقیم با سوژه‌های مورد مطالعه درگیر می‌شود طوری که آنان تجاربشان را به صورت دست‌اول با محقق رد و بدل می‌کنند (Afzali, 2016:51).

(ج) مکاتب روش‌شناسی انتقادی

این مکاتب به‌طور کلی دارای ویژگی‌هایی بدین قرار هستند:

جدول (۹): چارچوب کلی مکاتب انتقادی

ذهنی‌گرا (عدم جدایی عین از ذهن)	هستی‌شناسی	مکاتب انتقادی
اعتقاد به برساختگی واقعیت‌های اجتماعی و تاریخمندی واقعیتات و حقایق	معرفت‌شناسی	
ذهنی‌گرا (نظریه‌گفتمان، جامعه‌شناسی معرفت، آمیختگی دانش و ارزش/نظر و عمل، نسبت‌گرایی)	روش‌شناسی	
تجربی - تبیینی (در علوم طبیعی) و تفهیمی - تفسیری (در علوم اجتماعی)		

مکاتب روش‌شناسی کیفی - انتقادی در جغرافیا دارای تأثیرات زیادی بوده و در شکل‌گیری و قوام مکاتب چندی در جغرافیا و همچنین جغرافیای سیاسی تأثیرگذار بوده لذا مبانی این مکاتب در جغرافیا به صورت جدول زیر تنظیم شده است:

جدول (۱۰): مکاتب انتقادی (عام و خاص) در جغرافیا

مکاتب	مبانی و ویژگی‌ها
امکان‌گرایی	۱. انتقاد از جبر محیطی. ۲. تأکید بر مختار و آزاد بودن انسان. ۳. تأکید بر رژیم اجتماعی و چگونگی تکامل تاریخی اجتماعات انسانی. ۴. تأکید بر ناحیه و دوری گزیدن از قوانین کلی جغرافیایی بخصوص در جغرافیای انسانی
موفولوژی چشم‌انداز	۱. انتقاد از جبر محیطی. ۲. تأکید بر نقش انسان در شکل‌دهی به محیط طبیعی و گذار به چشم‌انداز فرهنگی. ۳. تأکید بر روی سه عامل مشاهده کردن، اندیشیدن و تشریح کردن در تحقیقات جغرافیایی در زمینه چشم‌انداز. ۴. روابط علی یک پدیدار در داخل ناحیه معین و دوری گزیدن از قوانین کلی جغرافیایی. ۵. اهمیت دادن به فرم (صورت خارجی) بیش از فرآیند. ۶. کم توجهی به فرآیندهای اجتماعی - اقتصادی و عوامل غیرقابل رؤیت که فرم را شکل و پویا ساخته‌اند.
استثناگرایی (ناحیه‌ای)	۱. انتقاد از جبر محیطی. ۲. دوری جستن از قوانین کلی جغرافیایی. ۳. تبیین و تفسیر علی پدیده‌ها در داخل ناحیه مشخص (به همین دلیل است که هاروی، کورولوژی را یک نظریه هرمنوتیکی / تفسیری می‌داند). ۴. تأکید بر افتراق مکانی سطح زمین به عنوان زیستگاه انسان و منحصر به فرد بودن ناحیه
جغرافیای ساختارگرا، انسان‌گرا، رادیکال، پست-مدرن و پسا‌ساختارگرا	۱. انتقاد از پوزیتیویسم و تأکید بر مارکسیسم بخصوص نئومارکسیسم. ۲. ارائه یک درک «انسان‌بنیان» از روابط بین مردم و محیط بر پایه انواع فلسفه‌های معنا از قبیل پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم و ایده‌آلیسم شروع علم با نظریه است نه مشاهده. ۳. تلاش در جهت شناسایی ساختارهای موجود و ریشه‌های تاریخی آن. ۴- اصل تاریخ‌مندی واقعیت و معرفت (تاریخ‌گرایی و دوره‌ای شمردن حقایق و معرفت‌ها). ۵. تأکید بر نقش پارادایم‌ها و گفتمان-ها در معرفت (استناد واقعیات به پارادایم‌ها و گفتمان‌ها). ۶. اعتقاد به نسبیّت گرایی در معرفت (نسبی‌گرایی و نفی عینیت و اعتبارسنجی). ۷. نفی معیاری مستقل برای ارزیابی دیدگاه‌ها و نظریه‌های افراد. ۸. جستجوی تفسیری و واکنشی (بازتابی) برای معنا به جای اعتقاد به قوانین. ۹. تمرکز بر ساخت اجتماعی مکان. ۱۰. عدم اهمیت درستی یا نادرستی روایت‌ها و گزارش‌ها و تمرکز بر بازنمایی و بیان جهانی مردم و درگیری آن‌ها با مکان. ۱۱. دستیابی به «درک» بهتر انسان‌ها و شرایط آن‌ها به عنوان هدفی غایی. ۱۲. ماهیت متمایز علوم اجتماعی از حیث شناخت پدیده‌ها و واقعیت‌ها با علوم طبیعی (تفاوت روش). ۱۳. تلاش در جهت تغییر جهان و پیوند دادن علم با علائق طبقات سرکوب شده جامعه و تلاش در جهت تغییر وضعیت آنان (پراکسیس و عمل). ۱۴. رعایت اصول مارکسیستی (نظریه‌های سوسیالیسم، آلتوسریسم، مارکسیسم غربی، اندیشه‌های انتقادی و جغرافیای آنارشینیستی، انتقادی، مارکسیستی، جغرافیای نظم، اکولوژی‌گرایی، اکوفمنیسم و ...). ۱۵. روش‌شناسی هرمنوتیکی و گفتمانی به عنوان رویکردی کیفی تأکید بر اقتصاد سیاسی. ۱۶- تأکید بر ابعاد موضوعی ژئوپلیتیک. ۱۷. داشتن ماهیت ایدئولوژیک و توصیه‌ای ذهنیت‌گرایی و برساخت بودن واقعیت و تأکید بر ماهیت تفسیری پدیده‌های اجتماعی. ۱۸. فقدان فاعل شناسایی خودمختار و خلاق. ۱۹. ذهنی و گفتمانی بودن نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک. ۲۰. اختلاط دانش و ارزش (ژئو/ قدرت). ۲۱. فراژئوپلیتیک یا بررسی اصول و ساختار دانش انباشته موجود در ژئوپلیتیک و شالوده‌شکنی روایت‌های ژئوپلیتیک. ۲۲. تأکید بر خوانش‌ها، تفسیرها، روابط درون‌زمینه‌ای؛ درون‌متنی و دلالت‌گرانه و نه روابط علی. ۲۳- تأکید بر نشانه‌شناسی و رمزگشایی از علائق ژئوپلیتیک. ۲۴. عدم قطعیت معنا (قابلیت تفسیرپذیری نامحدود متون و فضاها). ۲۵. تأکید بر جامعه‌شناسی معرفت. ۲۶. تأکید بر ژئوپلیتیک انتقادی، زیست محیطی و نیز ضد ژئوپلیتیک در راستای ایدئولوژی‌زدایی از قدرت و ژئوپلیتیک

مکاتب انتقادی به طور کلی دارای رویکردی ایده‌آلیستی، تفسیری و هرمنوتیکی نسبت به علم و معرفت هستند. بررسی مبانی و چارچوب نظری این مکاتب نشان می‌دهد که این مبانی و مفروضات، واجد انسجام و مقبولیت لازم نبوده و بلکه دچار تعارض‌های بنیادی از حیث منطقی و معرفت‌شناختی هستند و به دلیل وجود ایده‌آلیسم مفرط در مبانی و مفروضات آن‌ها، همچنین به دلیل مشکلات معرفت‌شناختی و منطقی ذکر شده بکارگیری توصیه‌های این مکاتب به عنوان الگوی روش‌شناختی در حوزه علوم اجتماعی منجمله دانش جغرافیا چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. البته شایان ذکر است که بکارگیری این روش‌ها در مرحله گردآوری بسیار مفید و لازم بوده و بر غنای مطالب می‌افزاید.

۳-۴. روش تحلیلی - منطقی (فرضی - استنتاجی)

در روش تحلیلی - منطقی در بازشناسی علم و تبیین روش‌شناسی آن به «ارگانیزم و سازوکار درونی» علم توجه می‌شود. این روش، همان روشِ عام علم (رویکرد عقلانیت انتقادی و روش فرضی - استنتاجی یا قیاسی) است. پوپر عقلانیت حاکم بر راه درس‌گیری از روش «حدس و ابطال» را «عقلانیت انتقادی» می‌نامد (Akbari tokhmashloo and Zibakalam, 2011:38). چرا که به لحاظ منطقی ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به یک نظریه، قانون یا تعمیم علمی، معرفت‌یقینی پیدا کنیم چرا که ممکن است نظریه مورد نظر ما در همان آزمون یا مشاهده بعدی در هم بشکند (Gillies, 2012:49 ; Jackson et al, 2012:66). بنا بر عقلانیت انتقادی، گزاره‌های معرفتی رشته‌های گوناگون علمی (در اینجا جغرافیای سیاسی) گزاره‌های تجربی هستند که ابطال‌پذیرند یعنی می‌توان شرایطی را تصور کرد که تحت آن شرایط با آزمایش یا تجربه ابطال می‌شوند و البته گزاره‌های مقبول گزاره‌هایی هستند که علی‌رغم ابطال‌پذیر بودن بالقوه، به گونه‌ای بالفعل ابطال نشده‌اند بلکه تجربه همچنان مؤید آن‌هاست (Akrami and Samadi, 2010:349). بنابراین در دیدگاه عقلانیت انتقادی پوپر، روش شناخت و بررسی پدیده‌ها دارای مراحل زیر است:

۱. مرحله پیدایش یا کشف «مسئله مورد شناخت»

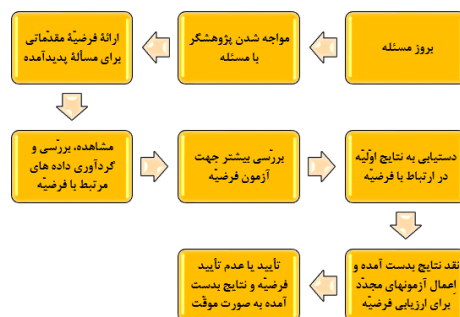
۲. مرحله استدلال (بررسی و آزمایش) تجربی

پوپر این فراگرد را به شیوه زیر نشان می‌دهد:

$$P1 \rightarrow TS \rightarrow EE \rightarrow P2'$$

در این مراحل، نخست مسئله اصلی و اولی (P1) مطرح است. بعد راه حل آزمایشی آن (TS) است و سپس مرحله حذف خطاهاست (EE) و نتیجه آن، مسئله جدیدی است (P2) که اساساً یک جریان بازخورد است که به عمل مشابه مرحله قبل بازمی‌گردد ولی ادواری و تکراری نیست زیرا P2 همواره با P1 فرق دارد و حتی اگر ما نتوان از حل مسئله باشیم، کوشش در حل آن، چیز تازه‌ای به ما می‌آموزد یعنی نشان می‌دهد که اشکال کار در کجاست و حداقل شرایط برای نیل به راه حل مطلوب چیست و از این جهت، وضع مسئله را دگرگون می‌سازد (Kazemi, 2007:264-265). به تعبیر دیگر، در مکتب ابطال‌گرایی برخلاف پوزیتیویستی برای پدید آمدن نظریه به بستر تجربی نیازی نیست یعنی گفته نمی‌شود که دانشمند در اثر تجربه و مشاهده به نظریه خود دست می‌یابد بلکه نقشی را که تجربه در علم دارد همیشه پس از نظریه آشکار می‌شود و نه پیش از نظریه یعنی ابتدا حدس نظریه و سپس تجربه، جهت داوری آن رخ می‌دهد و لذا نظریه علمی به نظریه‌ای گفته می‌شود که بتواند از آزمونی که به قصد ابطال، صورت می‌گیرد بیرون بیاید. بنابراین علم در این معنا مجموعه‌ای از حدس‌ها و ابطال‌هاست (معرفت، درس گرفتن از خطاهاست) (Soroush, 1995:180-181). به عقیده پوپر معرفت از ادراکات حسی یا مشاهدات یا گردآوری داده‌ها آغاز نمی‌شود بلکه معرفت از «مسئله» برمی‌خیزد (Popper, 2009:158). در عقلانیت انتقادی بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی از نظر روش، تفاوتی وجود ندارد و روش هر دو عبارت است از دادن راه‌حل‌های گذرا برای مسائل موجود و این شیوه علمی است. این راه‌حل‌ها اگر در برابر نقد (تلاش برای ابطال آن‌ها) مقاومت کنند، موقتاً پذیرفته می‌شوند، چون ممکن است در آینده به دلیل پیشرفت علم و توانا تر شدن ابزارها، توانا بر نقد آن‌ها شویم و این راه‌حل‌ها رد شوند و اگر در برابر نقد نایستند باز هم موقتاً کنار گذاشته می‌شوند یعنی هم پذیرفتن و هم کنار گذاشتن هر دو موقت هستند و تشخیص توانایی نظریه در حل مسئله با داوری جمعی است (Popper, 2009:274).

شکل (۵): مدل مفهومی روش فرضی - استنتاجی



جدول (۱۱): مقایسه دستگاه معرفتی پوزیتیویستی و عقلانیت انتقادی

دستگاه معرفتی عقلانیت انتقادی	دستگاه معرفتی پوزیتیویستی	
از حیث پیش فرض، معرفت‌شناسی بر گزاره‌های معرفتی فراتاریخی استوار است. گزاره‌های معرفتی ماهیت ابطال‌پذیری دارند. ابطال‌پذیری معیار تمایز تئوری‌های علمی از تئوری‌های غیرعلمی است.	از حیث پیش فرض، معرفت‌شناسی بر گزاره‌های معرفتی مبتنی بر تجربه استوار است. گزاره‌های معرفتی ماهیت اثبات‌پذیری دارند. اثبات-پذیری و معناداری معیار تمایز تئوری‌های علمی از تئوری‌های غیرعلمی است. گزاره در صورتی معنادار است که اثبات‌پذیر باشد. در این دستگاه معرفتی قضایایی صادق و معنادار هستند که محمول تجربی داشته باشند.	معرفت‌شناسی
بر بُعد عمومیت و واقعیت تأکید دارد. استقلال واقعیت از جهان معرفتی ما. واقعیت اجتماعی ماهیت عام دارد.	بر بُعد عمومیت واقعیت تأکید دارد. استقلال واقعیت از جهان معرفتی ما. واقعیت اجتماعی ماهیت عام دارد.	هستی‌شناسی
تجربه مقام داوری دارد. حکمیت در باب صدق و ابطال تئوری با تجربه است. پژوهش علمی مسئله‌محور است.	تجربه وسیله‌ای برای کشف گزاره‌های فراتاریخی و آزمون این نوع گزاره‌هاست. پژوهش علمی مشاهده‌محور است.	روش‌شناسی

(Source:Saei,2011:78)

با توجه به مطالب ذکر شده، مهمترین آرای مکتب عقلانیت انتقادی عبارت است از:

۱. در مدل فرضی - استنتاجی پژوهش علمی با مسئله آغاز می‌شود.

۲. برای حل مسئله، نخست فرضیه‌ای طرح می‌شود (تقدم فرضیه و تئوری بر مشاهده و صبغه تئوریک داشتن مشاهدات و تأکید بر تأثیر عمیق پیش فرض‌ها از جمله پیش فرض‌های متافیزیکی در طراحی فرضیه‌ها)

۳. ابداع و طراحی فرضیه برای توجیه و تفسیر داده‌ها
۴. هر فرضیه مستلزم تحقق رویدادهایی است که ممکن است رخ ندهد که در این صورت آن فرضیه باطل می‌شود (تأکید بر ابطال‌پذیری به عنوان ملاک تمایز نظریات تجربی)
۵. اگر نتایجی که از فرضیه استنتاج می‌شود با «تجربه» تأیید شود، آن فرضیه به عنوان نظریه‌ای علمی تثبیت می‌شود.
۶. در این مدل سیاق کشف نظریه با سیاق داوری آن تفاوت دارد طوری که روش کشف نظریه مهم نیست بلکه امکان توجیه آن اهمیت دارد بدین صورت که هر نظریه باید در آزمون‌های تجربی موفق باشد یعنی نقش اصلی تجربه در سیاق داوری است. در آزمون‌های تجربی نتایج و لوازم یک فرضیه بررسی می‌شوند و اگر پیش‌بینی‌هایی که نتیجه منطقی آن فرضیه به شمار می‌روند، تحقق یابند، آن فرضیه تأیید خواهد شد (Sadeghi, 2015: 13).
۷. تأکید بر تحلیل منطقی علم و در نتیجه دستوری و توصیه‌ای دانستن فلسفه و روش‌شناسی علوم
۸. همبستگی و پیوند با فلسفه تحلیلی و منطق ریاضی
۹. تأکید بر وحدت منطق و روش‌شناسی علوم طبیعی و علوم اجتماعی به ویژه در مرحله داوری و ارزیابی
۱۰. تأکید بر منطق قیاسی به ویژه در مقام داوری و ارزیابی
۱۱. تأکید بر روش علمی با سه مرحله اساسی مسأله، فرضیه‌سازی و آزمون (اقدام به ابطال/ نقادی) (Nabavi, 2010: 198).

۴-۴. روش‌های ترکیبی

در روش ترکیبی از تمام روش‌های مختلف همانند تخیل چالاک، تمثیل، تشبیه، نبوغ ... جهت گردآوری اطلاعات استفاده می‌شوند. نکته ای که شایان ذکر است این است که تولید علم در روش علمی در دو مرحله صورت می‌گیرد:

۱. مرحله گردآوری: در این مرحله می‌توان از تمام روش‌های کمی و کیفی همراه با هم استفاده کرد. در واقع رجوع به واقعیت با هر نوع روش پژوهشی، صفت تجربه در مقام گردآوری است.

در این جا هیچ روشی بر روش دیگر برتری ندارد. هر روشی که در میان روش‌های رقیب با مسئله پژوهش، واحد تحلیل و واحدهای مشاهده مناسب بیشتری داشته باشد و گردآوری شواهد تجربی را با حداقل خطای مشاهده‌ای تسهیل کند روش مناسبی است.

۲. مرحله داوری: مراد از روش علمی همان روش داوری و تجربه در مقام داوری است نه روش گردآوری. روش در مقام کشف در علمی بودن یا نبودن معرفتی دخالت ندارد بلکه آن مقام داوری است که این توانایی را دارد. تجربه علمی در مقام داوری مبتنی بر استدلال نقادانه در باب راه حل مسئله است. به عبارت دیگر تجربه در مقام داوری، داور تئوری یا فرضیه‌هاست. این حکمیت ممکن است تئوری موجود را تقویت، اصلاح و یا ابطال کند. البته تأکید ما بر ابطال تئوری به معنای هدف اصلی تحقیق نیست بلکه این روش در چارچوب رویکرد انتقادی، ما را به یافتن تئوری صادق و حذف تئوری‌های کاذب و نیز به عینیت نزدیک‌تر می‌کند. به طور کلی عقلانیت علم در مقام روش، بر شیوه حذفی مبتنی بر آزمون و خطا استوار است. اگر هدف علم را در بُعد معرفتی معطوف به تلاش برای نزدیک شدن به حقیقت بدانیم، روش تجربی نقادانه حذفی، ابزاری عقلانی برای رسیدن به این هدف است. پیامد معرفتی این نوع تجربه معطوف به ابطال، تأیید، اصلاح و حتی برساختن گزاره‌های معرفتی تاریخی و عام (بی‌زمان و بی‌مکان) است. البته فرموله کردن گزاره‌های عام باید با استدلال عقلانی همراه باشد (Saei, 2013 b:30-33).

روش عام علم تجربی (جغرافیای سیاسی)

روش کلی علم (تجربی) از جمله علم جغرافیا به طور اعم و جغرافیای سیاسی به طور اخص همان روش فرضی استنتاجی (قیاسی) است که با رویکرد عقلانیت انتقادی همراه است که مدل مفهومی آن در نمودار (۵) ترسیم شد. در این راستا ذیلاً با ذکر مثالی از جغرافیای سیاسی، نحوه به کارگیری روش فرضی - استنتاجی را در مورد این گزاره و قضیه بررسی می‌کنیم:

✓ تبیین روند تحول بحران‌های زیست‌محیطی به چالش‌های ژئوپلیتیکی در ایران (با

روش فرضی - استنتاجی)



به‌طور کلی، مسائلی همچون بررسی و تبیین علل به وجودآورنده بحران آب در ایران، بررسی و تبیین عوامل مؤثر در عدم توسعه مناسبات منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و ارائه راه حل مناسب، واکاوی علل بروز اختلافات مذهبی در خاورمیانه، رهیافت هم‌تکمیلی؛ الگویی برای حل و فصل چالش‌های هیدروپلیتیکی داخلی و خارجی ایران، رهیافت هم‌تکمیلی؛ الگویی برای تقویت زمینه‌های همگرایی میان کشورهای خاورمیانه، بررسی اثرات انقلاب اسلامی ایران بر خیزش‌های مردمی در خاورمیانه، همچنین سازماندهی و آمایش سیاسی فضا، تدوین راهبردهای توسعه ملی، تنظیم مناسبات خارجی یک کشور، اثرات طراحی و اجرای سیاست‌های یک حکومت بر محیط و فضای جغرافیایی، بحران‌های زیست محیطی نظیر بحران آب، چالش‌های قومی، عدم تعادل‌های فضایی در مقیاس‌های محلی و ناحیه‌ای و منطقه‌ای و ملی، بحران و چالش‌های ناشی از حفره‌های دولت، چالش‌های هیدروپلیتیک در بُعد داخلی و خارجی، بحران‌های منطقه‌ای نظیر بحران سوریه، رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان کشورها، چالش‌های ناشی از فضای مجازی و تأثیرات آن بر امنیت و همبستگی ملی، اهداف ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی قدرت‌های جهانی در خاورمیانه، بررسی موانع موجود در مسیر توسعه مناسبات منطقه‌ای ایران

و ارائه راهکارهای مناسب و ده‌ها مورد و مثال دیگر که می‌توانند مسائل مناسبی برای پژوهش‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی محسوب گردند که با استفاده از روش‌های رایج در جغرافیای سیاسی قابل تبیین، تحلیل و تفسیر هستند. مشابه بررسی‌های فوق، می‌توان همه گزاره‌ها، قضایا، نظریه‌ها، فرضیات و نیز مسائل مورد مطالعه در جغرافیا را بر اساس الگوها و روش‌های پیش‌گفته، به صورتی دقیق تشریح نموده و مراحل و قالب‌های روش‌شناسی گوناگون را در مورد آن‌ها اعمال نمود.

۵. نتیجه‌گیری

علی‌رغم وجود روش‌ها و الگوهای پژوهشی متنوع در علوم اجتماعی و به ویژه جغرافیای سیاسی، پژوهشگر در بهره‌گیری از این روش‌ها متناسب با مسائل و اهداف خود هیچ محدودیتی ندارد، لیکن باید در نظر داشت که معتبرترین و کامل‌ترین روش پژوهش در علوم تجربی اعم از طبیعی و اجتماعی؛ روش فرضی - استنتاجی است و روش‌های دیگر مانند روش‌های گفتمانی، ساختارگرایی، پساساختارگرایی و نظایر آن، صرفاً در مرحله گردآوری داده‌ها در یک پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرند چرا که بسیاری از روش‌های رایج در علوم اجتماعی فاقد قابلیت و کارایی لازم در مرحله اصلی پژوهش علمی یعنی مرحله داوری و ارزیابی داده‌های گردآوری شده بوده و از این رو امکان بهره‌گیری کامل از این روش‌ها در پژوهش‌های علوم اجتماعی و جغرافیایی وجود ندارد و به همین جهت نیز روش مورد اطمینان برای پژوهش‌های علوم اجتماعی و جغرافیایی، روش فرضی - استنتاجی است. این روش مبتنی بر دو منبع «عقل و تجربه» در مطالعات علمی بوده و بر اهمیت و نقش نظریه‌ها و فرضیه‌های پیش از مشاهده، تبیین، تفسیر و تحلیل؛ تأکید می‌نماید، به همین جهت مبتنی بر الگوی «قیاسی» در پژوهش علمی می‌باشد.

۶. قدردانی

بدین وسیله، نگارندگان از معاونت پژوهشی این دانشگاه به واسطه حمایت‌های انجام شده کمال تشکر و قدردانی را دارند.

References

1. Asayesh, Hossein and Moshiri, Rahim (2011), Typology and scientific searches techniques in human science with emphasize on geography, fifth edition, Tehran, Gomes. **[In Persian]**
2. Afzali, Rasoul and Amiri, Ali (2011), Epistemology Foundations and Methodology of Post-Modern Theories in Political geography and Geopolitics, Human Geography Research, No. 77, pp. 39-60. **[In Persian]**
3. Afzali, Rasoul, (2016), Methodology in Political geography and Geopolitics (post-positivism Methods), Tehran, Tehran University Press. **[In Persian]**
4. Okasha, Samir, (2014), Philosophy of Science, Translated by Hooman Panahande, Fifth Edition, Tehran, Farhang Contemporary Publishing. **[In Persian]**
5. Akbari tokhmashloo, Javad and Zibakalam, Saeed (2011), Rationality in Popper's Philosophy of Science, Philosophy of Science quarterly, Research Institute for Humanities and Cultural Studies, First Year, Second Edition, pp. 25-64. **[In Persian]**
6. Akrami, Mosa and Samadi, Hadi (2010), Islamic Medical Philosophy and Critical Rationality, Journal of Traditional Medicine of Islam and Iran, First Year, No. 4, pp. 349-364. **[In Persian]**
7. Popper, Karl Raymond (2009), The Logic of Scientific Exploration, Translated by Hossein Kamali, Fourth Edition, Tehran, Scientific and Cultural Publishing. **[In Persian]**
8. Tavana, Mohammad Ali (2014), The critical realism paradigm beyond positivism and hermeneutics: towards interdisciplinary methodology, Interdisciplinary Studies in the Humanities, Volume 7, Number 1 , Pp. 27-56. **[In Persian]**
9. Toulmin, Stephen. E (2015), Philosophy of Science, Translation by Mohammad Reza Shadro, Tehran, Science Publishing. **[In Persian]**
10. Jackson, Roy & et al, (2012), Philosophy of Science; (from Understanding Philosophy book), Translated by Mansur Nasiri, Tehran, Elmifarhangi Publishing Company. **[In Persian]**
11. Hafeznia, Mohammad Reza (2008), An Introduction to the Research Method in Humanities, 15th Edition, Tehran, Samt Publishing. **[In Persian]**
12. Habibi, Reza (2013), An introduction to Philosophy of Science, Third Edition, Qom, Publication of Imam Khomeini Education and Research Institute (RA). **[In Persian]**

13. Haghghat Sadegh (2012), Methodology of Political Science, Third Edition, Qom, University of Mofid Publications. **[In Persian]**
14. Khorramshahi, Baha'addin (2010), Logical Positivism, Fourth Edition, Tehran, Elmifarhangi Publishing Company. **[In Persian]**
15. Rikhtegaran, Mohammad Reza (2010), Phenomenology; Art and Modernity, Second Edition, Tehran, Saghi Publishing. **[In Persian]**
16. Saei, Ali (2011), A critical argument about the relation of the theory to experience: the case study of epistemic positivist systems, critical and fuzzy rationality, The Journal of Historical Sociology, period 3, No. 2. **[In Persian]**
17. Saei, Ali (2013 a), social science Research Method through Critical reason Approach, Fourth Edition, Tehran, Samt Publishing. **[In Persian]**
18. Saei, Ali, (2013 b), The Rationality of Scientific Knowledge: A Critical approach on social science Methodology, Tehran, Agah Publishing. **[In Persian]**
19. Soroush, Abdolkarim (1995), Lessons in the Philosophy of Social Sciences (Method of Interpretation in the Social Sciences), Tehran, Ney Publishing. **[In Persian]**
20. Soroush, Abdolkarim, (2014 a), Tafarooj-e Sune, Ninth Edition, Tehran, Serat Cultural Institute. **[In Persian]**
21. Soroush, Abdolkarim, (2014 b), What is science, what is philosophy?, Eighteen edition, Tehran, Serat Cultural Institute. **[In Persian]**
22. Sherratt, Yvonne (2014), Continental Philosophy of Social Sciences: Hermeneutics; Genealogy and theory from Greece to the critical twenty-first century; Hadi Jalili Translation; Fourth Edition; Tehran; Ney Publishing. **[In Persian]**
23. Shakouei, Hossein, (2010), Applied Geography and Geographic Schools, Eighth Edition, Mashhad, Behnashr Publishing. **[In Persian]**
24. Shiroudi, Morteza (2013), Validation of Hermeneutic Methodology in the Humanities and Islamic Sciences, Islamic Politics research, First Year, No. 1, pp. 37-53. **[In Persian]**
25. Sadeghi, Reza (2015), An Introduction to Contemporary Science Philosophy, Tehran, Samt Publishing. **[In Persian]**
26. Ali tabar Firouzjaei, Ramazan (2016), The Methodology of Islamic Human Sciences (Coordinates, Obligations, and Characteristics), Mind Quarterly, No. 68, pp. 147-176. **[In Persian]**
27. Follesdal, Dagfinn (2000), Hermeneutics and hypothetico -deductive method, translated by Ahmad Reza Jalili, Quarterly Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities (MSSH), No. 22, pp. 130-155. **[In Persian]**

28. Ghaemina, Ali Reza (2003), Two types of Realism: naive and Critical, *Mind quarterly*, No. 14, pp. 27-40. **[In Persian]**
29. Ghahramani, Mohammadamin and Abdollahi, Bijan (2013), Philosophical foundations and the study of relationship between ontology and epistemology of interpretive paradigms, critical and scientific, *Criterion of research in the humanities*, Year 4, No. 1 , pp. 51-70. **[In Persian]**
30. Kazemi, Ali-Asghar (2007), *Methods and Insights in Politics (Philosophical, Scientific and Methodology)*, Third Edition, Tehran, Ministry of Foreign Affairs Publications. **[In Persian]**
31. Kamran, Hasan and Vasegh, Mahmoud (2007), *Logic and Scientific Method in Political Geography*, *Geography and Development Quarterly*, No. 10, pp. 73-88. **[In Persian]**
32. Gandomi Nasrabadi, Reza, (2010), *Philosophical Methodology of Wolfson (hypothetical-deductive Method)*, *Quarterly Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities (MSSH)*, 16, 64 and 65, pp. 191-209. **[In Persian]**
33. Gillies, Donald, (2012), *Philosophy of Science in the Twentieth Century*, Translation by Hassan Myandari, Fifth Edition, Tehran, Samt Publishing. **[In Persian]**
34. Little, Daniel (2009), *Explanation in the Social Sciences; An introduction to the Philosophy of Social Science*, Translated by Abdolkarim Soroush, Fifth Edition, Tehran, Saraat Publications. **[In Persian]**
35. Laydman, James (2014), *Philosophy of Science*, Translation by Hossein Karami, Third Edition, Tehran, Hekmat Publishing. **[In Persian]**
36. Modarresi, Mohammad Taghi (1999), *Islamic Logic*, translation by Mohammad Hossein Rouhani, Tehran, Mohanb al-Hussein (AS) publishing. **[In Persian]**
37. Moeini Alamdari, Jahangir (2013), *Methodology of New Theories in Politics (Positivism and post-positivism)*, Fourth Edition, Tehran, University of Tehran Press. **[In Persian]**
38. Nabavi, Lotfollah (2010), *the elements of Logic and Methodology*, Second Edition, Tehran, Tarbiat Modarres University Press. **[In Persian]**
39. Navali, Mahmoud (1990), what is phenomenology? *The Quarterly Journal of Philosophical Investigations*, University of Tabriz-Iran, No. 135 and 136, pp. 96-125. **[In Persian]**
40. vaseq, Mahmoud & et al (2016), *Political Geography as an Experimental Science*, *Human Geography Research*, No 2, pp. 389-405. **[In Persian]**

41. vaseq, Mahmoud & et al (2018), A Reflections on the subject of geography, Geopolitics Quarterly, 14, No 1, pp. 176-221. **[In Persian]**
42. Lacy, A. R (1996) A Dictionary Of Philosophy, 3rd ed, Routledge.